



کاه نامه کانون مدافعان حقوق کارگر

تیر و مرداد ۱۳۹۷

شماره ۲

مهاجرت

کارون

کارگران فصلی سنگ

کارگران ساده؛ ربانهای غذا ساز!

معرفی و نقد فیلم «من، دنیل بلیک»

نیروهای آینده تکر در مبارزات مردم

حق تعیین سرنوشت از سراب تا واقعیت

کارگر نانوا، گداخته شده در تنور بی حقوقی

کارگران معلم (مصاحبه با زنان مری رانندگی)

آیا گرانی‌ها ارتباطی با تحریم‌های جدید دارد؟

مصاحبه با کاک عبدالله از بنیان‌گذاران سندیکای خباز

آلودگی محیط زیست یک مساله اجتماعی است، یک مساله طبقاتی است



گاهنامه کانون مدافعان حقوق کارگر شماره ۲.

تیر و مرداد ۱۳۹۷

@kanoonmodafean

کانال تلگرام

www.kanoonm.com

وبسایت

kanoon.m.kargar@gmail.com ایمیل

در این شماره می‌خوانید:

**سیاسی**

جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد..... ۱۳

**گزارش**

کارگران ساده: ربات‌های غذاساز..... ۱۶

کارگران فصلی سنگ..... ۲۸

کارگران نانوا، گداخته‌شده در تنور

بی‌حقوقی ..... ۳۲

**مصاحبه**

مصاحبه با کاک عبدالله از بنیان‌گذاران

سندیکی‌ای خباز..... ۳۷

زنان شاغل و معضلات کار..... ۴۰

**اقتصادی**

آیا گرانی‌ها ارتباطی با تحریم‌های جدید

دارد؟..... ۴۳

**هنر و ادبیات**

شاعری که برای مردم و به زبان آنان شعر

می‌سرود ..... ۴۶

معرفی فیلم: «من، دنیل بلیک»..... ۵۱

**اجتماعی**

مهاجرت..... ۵۳

طردشدگان..... ۵۵

بار دیگر جاده‌ها مرگ آفرینند..... ۵۷

**محیط زیست**

بحران آب..... ۶۰

کارون..... ۶۳

محیط زیست، مسأله‌ای اجتماعی

-طبقاتی..... ۶۷

مروری بر اخبار ..... ۶۹

۷



**سیاسی**

نیروهای آینده‌نگر در مبارزات مردم

۲



**سرمقاله**

حق تعیین سرنوشت از سراب تا واقعیت

## حق تعیین سرنوشت از سراب تا واقعیت

علیرضا ثقفی



اگر تا چند دهه قبل از حق تعیین سرنوشت برای اقوام و ملل مختلف صحبت می‌شد، بلافاصله رگ‌های گردن ملی‌گرایان و ناسیونالیست‌ها برمی‌خواست که شما می‌خواهید ایران را تجزیه کنید و یا به قول خودشان ایران، «ایرانستان» بشود؛ همانند تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و... در نتیجه انگ‌های عجیب و غریب به کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های بی‌وطن!!! زده می‌شد که در فکر «مام میهن» نیستند و وطن برایشان ارزش ندارد.

جالب است که امروزه، همان‌ها از حق تعیین سرنوشت برای اقوام و قومیت‌های ایرانی صحبت می‌کنند و آن را امری پذیرفته شده می‌دانند. آن چه قبلاً سلاح به ظاهر

ایران پرستان و دفاع از تمامیت به اصطلاح ارضی ایران بوده، همواره بر این تاکید داشته است که نباید صحبت از اقوام مختلف کرد و یا همان گونه که مثلاً ملی‌گرایان ترکیه به کردها «ترک کوهی» می‌گویند، قومیت آنان را باید منکر شد. اما امروزه تقریباً تمام نیروهای سیاسی اعم از ملی‌گرا و وطن‌پرست پذیرفته‌اند که در یک جغرافیای مشخص، اقوام و ملل گوناگون می‌توانند با احترام به سنن و آداب و رسوم یکدیگر زندگی کنند و آموزش به زبان مادری را بپذیرند. اما حق تعیین سرنوشت به چه مفهوم است و آیا از آن یک برداشت واحد وجود دارد؟

طرفداران نظام سرمایه‌داری از آن چنین تعبیر می‌کنند که اقوام را تنها با زبانی که صحبت می‌کنند به رسمیت بشناسند و از نظر آنان تمایز میان اقوام، تنها محدود به تمایز زبانی می‌شود و در مثال آن‌ها «ترک»، «کرد»، «فارسی»، «بلوچ»‌ها و غیره وجود دارند و نه چیزی دیگر. از نظر ملی‌گرایان آن‌ها، کارگر کردزبان را، فقط سرمایه‌دار کردزبان حق دارد استثمار کند و بدین ترتیب، مسئله زبان را به یک امر اصلی در اختلاف جوامع تبدیل می‌کنند. آنان که قومیت‌گرایی را به اختلاف فارس، ترک، کرد، عرب و... تقلیل می‌دهند، اختلاف‌های قومی را به جدائی زبان و جغرافیا کاهش می‌دهند. در حالی که اصل مسئله این است که آیا واقعاً زبان عامل اختلاف است؟ در یک نظام نابرابر، قومیت‌هایی که دارای حاکمیت هستند امتیازات اساسی و منابع اصلی درآمد را به خود اختصاص می‌دهند و اقوام غیرحاکم را از بسیاری منابع و درآمدها محروم می‌کنند؛ بودجه‌های کلان را به مناطقی تخصیص می‌دهند که قلمرو حاکمیت خودشان است؛ اما در همان قلمرو به شدیدترین وجه، کارگران را استثمار می‌کنند به گونه‌ای که کارگران مشغول به کار در قلمروهای اقوام توسعه یافته تر از نظر زندگی چندان تفاوتی با کارگران اقوام کمتر توسعه یافته ندارند و به لحاظ استثمار شوندگی، در همان حدود اقوام کمتر توسعه یافته قرار دارند. آلونک نشینان شهرها و حاشیه نشینان شهری به لحاظ زندگی چندان تفاوتی با روستائیان اقوام تحت ستم ندارند؛ هر چند ممکن است در کنار برج‌های بزرگ زندگی کنند و در خیابان‌های پرزرق و برق رفت و آمد کنند و گاهی برای رسیدن به محل کار از قطارهای لوکس و یا اتوبوس‌های راحت هم استفاده کنند و تنها زمانی

حق استفاده از آنها را دارند که می‌خواهند به سرمایه خدمت کنند اما به لحاظ استفاده از انواع نعمات زندگی، چندان تفاوتی با کارگران اقوام تحت ستم ندارند و از همین جا است که ما شاهد آن هستیم که در حاشیه شهرها و آلونک‌ها، از تمامی اقوام چه آن‌ها که حاکم اند و چه آن‌ها که تحت ستم اند وجود دارد و در حاشیه شهرها از اقوام کرد و ترک و بلوچ و فارس همواره در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. درست به همان گونه که سرمایه‌داران این اقوام بدون تمایز قومیتی در برج‌ها و ویلاهای آن‌چنانی زندگی می‌کنند و از مواهب زندگی همانند یکدیگر بر خوردار هستند.

این مطلب را می‌توان بیشتر شکافت. برای یک سرمایه‌دار چندان تفاوتی نمی‌کند نیروی کاری که در استخدام اوست با چه زبانی صحبت می‌کند. همان سرمایه‌داری که مردم را به اقوام مختلف تقسیم می‌کند تا از جنگ‌های قومی برای ادامه تسلط خود استفاده کند و سال‌هاست تلاش می‌کند تا میان اقوام و مذاهب مختلف ستیز ایجاد کند ولی در هنگام استفاده از نیروی کار هیچ تعصبی ندارد و نیروی کاری را به استخدام درمی‌آورد که سودش را افزایش دهد و سرمایه‌اش را کلان تر کند. درست به همان گونه که در هر کجای دنیا اگر سودی تامین شود، سرمایه به همان جا کوچ می‌کند و اصلاً مسئله قومیت و ملیت برایش مفهوم ندارد. اما هنگامی که به کارگران و زحمتکشان می‌رسد و یا سلطه سیاسی خود را در خطر می‌بیند، به انواع جنگ‌های قومی و مذهبی متوسل می‌شود تا کارگران قومیت‌ها و مذاهب مختلف را رو در رو یکدیگر قرار دهد و جنگ‌های خانمان برانداز را گسترش دهد و یا قوم‌کشی و قتل عام‌ها را به راه بیاندازد تا بتواند به هر ترتیب از جنگ‌های طبقاتی و از اتحاد کارگران و زحمتکشان جلوگیری کند. جنگ‌های یک صد ساله اخیر در خاورمیانه نمونه بارزی از این نوع است. در ابتدای قرن بیستم، ما شاهد قتل عام ارامنه به دست ترک‌های عثمانی بوده‌ایم که داستانی از سناثت و نسل‌کشی را به یادگار گذاشته است که تا به امروز، همچنان زخم‌های آن بر بدن مردم منطقه وجود دارد. پس از آن جنگ‌های ترک و کرد، مسلمان و یهود، شیعه و سنی، فارس و عرب و... که هر کدام از آن‌ها بحث مفصلی را می‌طلبد. در حالی که نظام سرمایه‌داری که خود به راه اندازنده این جنگ‌ها بوده است،

در تمام این دوره به غارت منابع این منطقه مشغول بوده است و لحظه‌ای از به یغما بردن منابع انرژی و معادن و استعمار نیروی کار آن، از هر قوم و مذهب، غافل نبوده است؛ اما برای به انحراف کشیدن مبارزات مردم برای استقلال و آزادی، هر از چندگاه این جنگ‌های قوم‌کشی و نسل‌کشی را به راه انداخته است تا با خیال راحت بتواند سودهای خود را تضمین کند.

نظام سرمایه‌داری جهانی در حالی به جنگ‌های قومی و مذهبی دامن می‌زند که هر دو طرف را به یکسان مورد غارت قرار می‌دهد و برایش نفت عربی و غیرعربی فرقی ندارد و هر دو را به یغما می‌برد و با درگیری‌های قومی و دامن زدن به جنگ‌ها، حکومت‌های هر دو طرف را وادار به خرید ادوات جنگی با قیمت‌های گزاف و فروش منابع با قیمت‌های ارزان می‌کند.

نگاهی به جنگ‌افزارهای طرفین درگیری در جنگ‌های قومی و مذهبی، چه در خاورمیانه و چه در افریقا... بیانگر آن است که هر دو طرف درگیری و هر دو طرف نسل‌کشی از ابزارهای جنگی پیشرفته‌ای استفاده می‌کنند که نظام سرمایه‌داری جهانی، چه غربی و چه شرقی، در اختیارشان گذارده است. این جنگ‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی، سال‌هاست که از مناطق پیشرفته‌تر سرمایه‌داری رخت بر بسته است؛ آخرین آن‌ها در سه دهه پیش در یوگسلاوی سابق بود؛ اما از آن پس، در مناطق عقب افتاده‌ای مانند خاورمیانه و افریقا همچنان ادامه دارد و در بخش خاورمیانه به خصوص به طور کامل قابل مشاهده است که استعمارگران قدیمی و امپریالیست‌های بعدی و نظام همبسته جهانی سرمایه‌داری، امروزه به طور آشکاری در پشت این جنگ‌های خانمان‌برانداز هستند. اکنون بر کارگران، زحمتکشان، روشنفکران و اقشار آگاه این جوامع است تا آنجا که می‌توانند ارتجاعی و غیرانسانی بودن چنین جنگ‌هایی را هر چه بیشتر بر ملا کرده و به جای آن نظام سرمایه‌داری را هدف بگیرند که در پشت تمامی این جنگ‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی قرار دارد.

اکنون با آغاز دور جدید تحریم‌ها و گسترش اعتراضات مردمی بار دیگر در محافل مختلف و در تحلیل‌های گوناگون، بحث سوریه‌ای شدن ایران و جنگ قبایل، طوایف و

مذاهب گوناگون در ایران مطرح می‌شود وای چه بسا محافل متضاد نظام سرمایه‌داری و بعضا سرمایه‌داران وطنی و قهرمانان بازارهای قاچاق سلاح و ارز و کالا دست به دامان جنگ‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی شوند تا سرمایه‌هایشان را نجات دهند و بخش‌های وسیعی از زندگی و کاشانه زحمتکشان و تهی‌دستان را به باد تخریب بسپارند تا از این آشفته‌بازار به منافع خود برسند. بر تمامی نیروهای آگاه و مدافعان حقوق کارگران و زحمتکشان است که در کنار و همراه کارگران، زحمتکشان و اقشار تحت ستم از هر قومیت و مذهب قرار گرفته و توطئه‌های سرمایه‌داران را که برای انحراف مبارزات ضداستثمارگرانه است، خنثی کنند و به سرمایه‌داران و نظام جهانی حامی آنان بفهمانند که کارگران و زحمتکشان و اقشار تحت ستم و تهیدستان شهری، هیچ دشمنی با یکدیگر ندارند، بلکه همه آن‌ها تحت ستم و استثمار سرمایه‌داران هستند و از این جهت، دارای صفوف متحد و یک پارچه‌اند.

برای کسانی که چیزی به جز فروش نیروی کارشان ندارند، چه تفاوتی می‌کند که آن را به سرمایه‌دار هم زبان خود بفروشند و یا به غیر هم زبان؟ میلیون‌ها کارگر مهاجر که برای امرار معاش و گذران زندگی خود مجبور به مهاجرت از خانه‌های آب و اجدادی خود شده‌اند، این امر را به خوبی دریافته‌اند که سرمایه‌داران از هر قوم و ملیت و زبان و مذهب، تنها به فکر سود سرمایه‌هایشان هستند و هر نیروی کاری که ارزان‌تر باشد، برای آنان ترجیح دارد و هر جا که سرمایه‌هایشان سود بیشتری داشته باشد، همان جا سرزمین آنان است.

تا این نظم و نظام موجود برقرار است و سود و سود طلبی، انگیزه حرکت سرمایه‌هاست، ما هر روز شاهد توطئه‌های جدید نظام سرمایه‌داری برای درگیر کردن مردم تحت ستم، به امور فرعی همانند جنگ‌های مذهبی و قومیتی و ملیتی هستیم و زمانی که مردم تحت ستم دریابند که دشمن آنان اقوام و ملل دیگر نیستند بلکه این نظم و نظام غیرانسانی سرمایه‌سالارانه است، آنگاه روز رهائی فرا می‌رسد. نظام‌های سرمایه‌دارانه باید جای خود را به نظامی انسانی بدهند.



## نیروهای آینده‌نگر در مبارزات مردم

————— سخن روز کانون مدافعان حقوق کارگر —————



آن بخش از تجار محترم! و نزول خواران عزیز که در ۴۰ سال گذشته، به برکت بازار سیاه و رانت‌های دولتی و موسسات اعتباری ریز و درشت، ساخته و پرداخته اقتصاد اسلامی بدون ربا!! رشد کرده اند، اکنون برایشان هیچ تفاوتی نمی‌کند که شاهنشاهی باشد یا ولایت فقیه؛ آنها به سودهایشان می‌اندیشند و همان گونه که در ابتدای استقرار نظام اسلامی، بسیاری از همین سرمایه‌داران خیلی شاه‌دوست، به اسلام گرویدند، اکنون نیز به راحتی سلطنت طلب می‌شوند تا بار شترهایشان که شرافت‌شان است حفظ شود.

شرافت آنها در گرو سودهایشان است و هر کس که این سودها را بیشتر تضمین کند، همان کس حکومت مطلوب آنهاست و از همین رو است که وقتی بحث خریداران ۴۵ هزار سکه و یا ۲۵۰ هزار سکه (دو تن) رو می‌شود، بلافاصله یک به یک بزرگان نظام از



قوه قضائیه و مجلس به صحنه می‌آیند و اعلام می‌کنند که خرید سکه جرم نبوده و اساسا در اسلام داشتن ثروت، هرچند کلان، جرم نیست! هر چند که از خون کارگران و زحمتکشان باشد؛ و در همین راستا است که:

رئیس پلیسی که چند روز قبل گفته بود دو تن سکه از فردی که به سلطان سکه معروف است کشف شده، دوباره به صحنه می‌آید و با پس گرفتن اظهارات خود می‌گوید دو تن سکه کشف نشده؛ بلکه مجموع مبادلات این فرد در یکی دو سال گذشته بوده است. حال معما این جا است که واحد سکه عدد است و چگونه در هنگام دستگیری این مجموع مبادلات به تن محاسبه شده از عجایب روزگار است و پلیسی که به این راحتی دو تن سکه را گم و گور می‌کند، رقص یک کودک مقیم کانادا را در اینستاگرام می‌بیند و رقصنده را برای گرفتن اعتراف تلویزیونی، تحت فشار قرار می‌دهد تا از آن سناریوئی برای تحت پوشش قراردادن اعتراضات مردمی و اختلاس‌های میلیاردی بسازد.

آنچه می‌ماند آن است که واقعا تفاوت حکومت اسلامی با سلطنت در چه چیز بوده و آیا این امر که در اعتراضات اخیر، شعار حمایت از سلطنت توسط برخی محافل قدرت به میان مردم آمده است، مقرون به حقیقت نیست؟ امری که حداقل در یکی از فیلم‌های اعتراضات تهران به روشنی دیده می‌شد که نهاد نظامی، از عده‌ای محافظت می‌کند که شعار سلطنت‌طلبی می‌دهند؛ البته! چرا که نه؟ منطقا این دو نحله سرمایه‌داری در ایران، هیچ گاه تضاد آشتی‌ناپذیری نداشته اند و نهاد مذهب و سلطنت از دوران قدیم تا عصر حاضر، در کنار هم بوده اند؛ در حالی که دانشجویان چپ را به صلابه می‌کشند و احکام سنگین برایشان صادر می‌کنند، تا کنون شنیده نشده است که به تظاهر کنندگانی که به نفع سلطنت شعار می‌داده‌اند حکمی داده باشند و یا اینکه حتی دستگیر شده باشند.

این امر مشخص است که نیروهای حافظ و طرفدار نظم موجود، اعم از سلطنت طلب و اصلاح‌طلب و ملی و لیبرال، بسیج شده‌اند تا نظم موجود را از فرو پاشی محفوظ نگاه



دارند و مذاکرات پشت پرده را از هم اکنون برای امتیازدهی و امتیازگیری با نظام سرمایه‌داری به پیش می‌برند. برای سرمایه‌داران چه تفاوتی می‌کند که ریش بگذارند یا کراوات بزنند؟ مهم‌ترین مسئله برای آنان عبارت از

آن است که منافع‌شان به خطر نیافتد و سهم‌شان از قدرت و سرمایه در نظر گرفته شود. برای امثال رئیس جمهور امریکا هم مهم‌ترین مسئله، آمادگی زمینه برای سرمایه‌گذاری و انرژی ارزان است و به اندازه کافی زمین‌های سوخته برای سرمایه‌گذاری در خاورمیانه موجود است تا جنگ دیگری ضروری نباشد. طلایه‌های سازش از هم اکنون آشکار است؛ مقامات امریکائی دیگر تنها از تغییر رفتار رژیم ایران صحبت می‌کنند و نه از تعویض آن.

در این میان، مبارزات مردم سودای دیگر دارد و ای چه بسا که این توافقاتها به همان ترتیب که در سال ۵۷ اتفاق افتاد، نتواند به سادگی به اجراء درآید و خواسته‌های مردم، کارگران و زحمتکشان و مردمی که حدود چهل سال است فشار، سرکوب، شکنجه و کشتار را تحمل می‌کنند، با این سازش‌ها از پای ننشینند و همانند چهل سال پیش، این توافقاتها را به هیچ گیرند.

از هم اکنون دو جبهه روشن در مبارزات مشخص است: جبهه‌ای که خواهان حفظ وضع

موجود با تغییراتی در ظاهر آن است؛ زیرا که رفتارهای چند دهه گذشته، دیگر به بن بست رسیده است و فساد، سر تا پای حکومت را فرا گرفته است و جبهه‌ای دیگر که اکنون تمام این بساط را ناشی از نظامی سودمحور می‌داند و خواهان تغییرات اساسی در مناسبات اجتماعی است. این دو صف باید روشن‌تر شود؛ زیرا که هر گونه تغییر در چهره ظاهری نظام سرمایه داری، نه تنها هیچ مشکلی از کارگران و زحمت‌کشان و مردم تحت ستم و حاشیه نشین‌ها را حل نخواهد کرد، بلکه از فرادای روز هر دست به دست شدن قدرتی باز هم زحمت‌کشان و حاشیه نشینان و کارگران و مزدبگیران همان گونه بر کارهای قبلی‌شان بر خواهند گشت که سرمایه‌داران و غارت‌گران. اما این بار در لباسی جدیدتر ظاهر خواهند شد. بنیان‌های اصلی نظام آینده، باید بر تشکلهای مستقل مردمی باشد که در آن نیروی اصلی، در دست مردمی باشد که تا کنون از دسترنج کار خود محروم بوده‌اند.

دو نحله مشخص در اعتراضات مردمی وجود دارد: نحله‌ای که خواهان تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی است که در آن کارگران و زحمتکشان و تهی‌دستان و حاشیه نشینان، مبنای اصلی بنیان‌های اجتماعی باشند و هرگونه برنامه ریزی برای حل معضلات اجتماعی، بر پایه تامین زندگی عادلانه برای انسان‌ها باشد و نحله دوم، اصلاح طلبان درون نظام سرمایه‌داری هستند که از هر گروه اعم از سلطنت‌طلب و لیبرال و طرفداران بازار آزاد، سعی در حفظ نظام سودمحور دارند که بر مبنای آن فروش نیروی کار از یک طرف و حاکمیت نظام سرمایه‌دارانه محفوظ می‌ماند.

این دو نحله هم اکنون نیز در شیوه‌های مبارزاتی خود، صفوفشان را مشخص می‌کنند و شعارهای مبارزاتی جداگانه‌ای دارند.

این امر را در جای جای مبارزه به خوبی دیده ایم. این دو نوع مبارزه را در مورد مبارزات زنان به خوبی شاهد هستیم. در حالی که زنان مبارز، در هشتم مارس سال گذشته در مقابل وزارت کار با شعارهای مشخصی مانند حق اشتغال و رفع تبعیض‌های جنسیتی در کنار حق انتخاب پوشش و مخالفت با حجاب اجباری تظاهراتی برپا کردند،

برخی دیگر، مبارزات زنان را فقط محدود به برداشتن روسری می‌کنند و رسانه‌های نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای روشن نوع اول مبارزه را که در آن بیش از ۸۰ نفر به طرز وحشیانه و خشنی دستگیر می‌شوند، سانسور می‌کنند.

همین مسئله را درباره مبارزات سراسری نیز شاهد هستیم و در حالی که شعارهای اصلی مردم که علیه دیکتاتوری و تبعیض و اختلاس و غارت اموال مردم برای «نان، کار، آزادی» است، کمرنگ جلوه داده شده است، شعارهای سلطنت طلبانه که متعلق به عده بسیار محدودی است، بسیار بزرگتر از میزان واقعی آن نشان داده می‌شود. همان‌گونه که در قسمت اول گفتیم، شواهدی حاکی از آن است که این شعارها مورد حمایت بخشی از منابع قدرت نیز هست؛ زیرا که برای سرمایه‌داران مهم‌ترین مسئله، حفظ سرمایه و سودشان است و اسم حکومت برایشان فرقی نمی‌کند.

اما در این میان، برخی از به اصطلاح طرفداران طبقه کارگر، سپر انداخته و تسلیم جو موجود و موج جایگزین مبارزه می‌شوند. آنان در یک تسلیم‌طلبی، فریب سناریوسازی محافل سرمایه‌داری را خورده و شعار «بجنگ تا بجنگیم» مردم را، تبدیل به شعار «برقص تا برقصیم» می‌کنند و نام این کار خود را هم، مدرنیزاسیون مبارزه می‌گذارند و یا گروهی دیگر، با استفاده از رسانه‌های مزدور دولتی، می‌خواهند شعاری بی محتوا و بی ارتباط به جنبش کارگری را جایگزین تشکل سراسری کنند؛ افراد سینه چاک انتخابات راه، به عنوان نمایندگان جنبش کارگری معرفی می‌کنند و در این زمینه جاده‌های آینده اصلاحات در نظام سرمایه‌داری را هموار می‌کنند.

در حالی که مردم تحت ستم برای یک لیوان آب آشامیدنی در فشار قرار دارند، آنان با برگزاری مراسم رقص در جلوی مسجدی که معلوم نیست در کجای جهان قرار دارد، مبارزات مردمی را لوث می‌کنند و با دادن بهانه‌ای تازه به دست سرکوبگران، در مسیر مبارزه‌ی مردم اخلاص می‌کنند. آنان که نوستالوژی ارتباط با مردم را دارند، گمان می‌برند که به این طریق می‌توانند عقب‌ماندگی خود را جبران کنند و با هر سناریوئی که حکومتیان با همکاری جناح‌های محافظ نظام سرمایه‌داری به راه می‌اندازند، خود را

هم‌آوا نشان می‌دهند تا این بار، مثلا از قافله عقب نمانند. غافل از آنکه مبارزات مردمی علیه نظام سرمایه‌داری، راه و روش خود را دنبال می‌کند و مقهور راه نشان دادن‌های غلط و انحرافی مشاطه‌گران این نظام نمی‌شود.

آنان که هرروز با به راه انداختن سر و صدائی جدید می‌خواهند به اصطلاح متولی برای مبارزات مردم بتراشند و برای مبارزات مردم، شوراهاى انقلاب ساختگی درست کنند ره به بی‌راهه می‌برند. مردم در مبارزات خود به روشنی خواسته‌هایشان را بیان می‌کنند: اشتغال برای همگان، تامین یک زندگی انسانی برای هر کسی که در جامعه زندگی می‌کند و دستمزدهایی بالاتر از خط فقر، برخورد با غارتگران اموال مردم، آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی و... اینها خواسته‌های مشخصی است که در اعتراضات مردمی بارها گفته شده و در واقع پیام مشخصی به سرکردگان نظام و حافظان ثروت و قدرت است. مردم مبارز نیز شادی، آزادی پوشش و... را حق خود می‌دانند اما گول سناریوهای ساختگی را نمی‌خورند و این برخی از به اصطلاح روشنفکران دور از مردم اند که هیچ تصور درستی از مبارزات مردمی ندارند و در حقیقت همچنان همانند سال‌های دور می‌خواهند ذهنیت خود را بر خواسته‌های مردم تحمیل کنند. تشکل‌های مردمی که در این مبارزات شکل گرفته و قوام می‌یابند، راه مبارزه را هر روز هموارتر یافته و بر اصول خواسته‌های خود پای می‌فشارد و در این دام‌های گسترانده از جانب محافل ریز و درشت نظام سرمایه‌داری، گرفتار نمی‌شود. مبارزات کارگران و زحمتکش‌شان و تهی‌دستان راه خود را می‌رود و خواهان تغییر در اساس نظام سرمایه‌داری است و در این راه، تشکل‌های سراسری خود را ایجاد خواهد کرد و خواسته‌های مشخص خود را پی خواهد گرفت.

## جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد (۶۵ سال پس از کودتا)

بر طبق اسناد موجود، اولین حامیان ملی شدن صنعت نفت، کارگران نفت جنوب بودند. آن‌ها با اعتصاب و اعتراض سراسری در روزهای پس از ملی شدن صنعت نفت، اولین گام‌ها را در جهت خلع ید از انگلیسیان برداشتند. اعتصابات و اعتراضات کارگری برای خلع ید انگلیسیان از فردای تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت آغاز شد. کارگرانی که در دوران حاکمیت انگلستان بر جنوب و مناطق نفت‌خیز بیشترین خسارت و ستم را از این اشغال‌گران دیده بودند، بارها و بارها از جانب آنان شکنجه، دستگیر و کشته شده و بارها و بارها حقوق آنان پایمال شده بود، اکنون خواهان بیرون راندن انگلیسی‌ها بودند. آن‌ها اولین هم‌آوردانی بودند که به سرعت دست به کار خلع ید از شرکت نفت انگلیس شدند. اعتراضات و اعتصابات فروردین ۱۳۳۰ (لازم به ذکر است که قانون ملی شدن صنعت نفت ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب شد) آن چنان عمیق و گسترده بود که انگلیسیان به وحشت افتادند و در یک یادداشت شدیدالحن دولت ایران را مسوول جان اتباع انگلیسی دانستند (گزارش ۰۴/۰۲/۱۳۳۰ - وزیر مشاور انگلیس به مجلس عوام صفحه ۵۹ اسناد و مکاتبات نفت- دکتر محمد مصدق) در این گزارش آمده است که نخست‌وزیر ایران (در آن زمان علا نخست‌وزیر بود) از این که چند انگلیسی در جریان این اعتراضات کشته شده‌اند، اظهار تاسف کرده است. این امر نشان می‌دهد که وسعت این اعتراضات چگونه بوده و کارگران به عنوان اصلی‌ترین و واقعی‌ترین پشتیبان خلع ید از استعمارگران تا چه حد آماده مبارزه بوده‌اند...

سیاست‌مداران مزدور انگلیس نظیر شاه و درباریان در هر زمان ضدیت خود را با کارگران نشان داده و نوکری حقیقی خود را در برابر استعمارگران به نمایش می‌گذاشتند. برعکس سیاست‌مداران مستقل و طرفدار ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از استعمارگران، می‌دانستند که بزرگ‌ترین پشتیبان آنان در این زمینه کارگران و زحمت‌کشان هستند. به همین جهت هنگامی که کارگران نفت در جریان مبارزات ملی

شدن این صنعت برای چند ماه حقوق نگرفته بودند و دولت به علت تحریم نفتی توان پرداخت حقوق آنان را نداشت، دکتر مصدق برای پرداخت حقوق کارگران نفت، برای اولین بار دست به انتشار اسکناس بدون پشتوانه زد. در این مورد، حتی بسیاری از همراهان قبلی او در برابرش ایستادند و در مجلس استیضاحش کردند. کشمکش بر سر این مساله آنقدر بالا گرفت که در انتها منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد. بسیاری از کسانی که به ظاهر طرفدار خلع ید از انگلیسیان بودند، هنگام عمل و حمایت از کارگران نفت، خود را کنار کشیدند و به یاران نیمه راه تبدیل شدند، زیرا که قدرت‌گیری کارگران را خلاف منافع خود می‌دیدند...

کارگران پی‌گیرترین طرفداران ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از استعمارگران بودند ... به همین جهت کودتاگران نیز آنان را بزرگ‌ترین دشمن خود می‌دانستند و پس از کودتا بیشترین فشار و شکنجه و دستگیری را متوجه کارگران و نمایندگان آنان کردند که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ادامه داشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، جنبش کارگری به رغم آن که به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و سرکوب شد، اما از پای ننشست. در تمام دوران پس از کودتا، تا هنگام سرنگونی شاه و رژیم سلطنتی به مبارزات خود را ادامه داد. از مهم‌ترین این اعتراضات، اعتصاب سراسری کارگران کوره‌پزخانه‌ها در خرداد ماه ۱۳۳۸ بود که هرچند بیش از ۵۰ کارگر کشته و صدها نفر زخمی شدند. در انتها کودتاگران مجبور شدند در برابر خواست کارگران عقب‌نشینی کنند. مبارزات کارگران همچنان ادامه یافت و به تدریج کارگران موفق شدند حداقل دستمزد را افزایش دهند، بیمه‌های اجباری را به دست آورند، حق بازنشستگی، ۸ ساعت کار و تعطیلات سالانه را به رژیم کودتا بقبولانند. این اعتراضات در سراسر دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۵۰ ادامه داشت.

در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، درباره‌ی رابطه میان فعالیت‌های سیاسی و صنفی کارگری در میان فعالان کارگری بحث‌هایی جریان داشت. در این رابطه دو نظریه وجود داشت که هر دو عمل‌کرد خاص خود را داشت. دیدگاهی معتقد بود که مبارزات کارگران باید از مسایل صنفی آغاز شده و پس از ایجاد تشکل‌ها به مراحل



سیاسی برسد و... در این زمینه برخی فعالان کارگری در دهه ۴۰ مجدداً به صورت صنفی به فعالیت‌های کارگری روی آوردند و در حزب مردم، دست ساخته امیراسداله علم یکی از عوامل کودتا که می‌خواست گوشه چشمی به فعالیت‌های کارگری داشته باشد، خود را دوباره به معرض آزمایش گذاشتند. اما برخی دیگر این مبارزات را جدا از مبارزات سراسری برای سرنگونی رژیم کودتا نمی‌دانستند؛ زیرا هر اعتراض کارگری پس از کودتای ۲۸ مرداد با کشتار و خون‌ریزی مواجه می‌شد. از آن جمله مسعود احمدزاده نوشت: «کارگران نمی‌گویند چرا باید مبارزه کرد، آنان می‌گویند چگونه باید مبارزه کرد». این دیدگاه اعتقاد داشت کارگران قبل از کودتا، دارای سندیکا اتحادیه و مجامع صنفی بوده‌اند و با نوع فعالیت‌ها و تشکلهای ناآشنا نبوده‌اند، اما کودتا این دست‌آورد را از آنان گرفته است. در نتیجه در اصل مبارزه برای به دست آوردن شرایط از دست رفته، جامعه کارگری ایران شکی ندارد. به خصوص قشر آگاه‌تر کارگران، که بیشترین حمله دیکتاتوری به سمت آنان بود، در ضرورت مبارزه هیچ شکی نداشتند.

در مبارزات سراسری علیه رژیم کودتا، کارگران و زحمت‌کشان و بخش‌های وسیعی از متحدان آنان که دانشجویان و روشن‌فکران بودند، نشان دادند که از آگاهی‌های صنفی فراتر رفته و دارای آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی هستند، اما تشکل خاص خود را ندارند و در زمینه‌ی حفظ دست‌آوردهای خود ضعیف هستند و...

کودتای ۲۸ مرداد و حوادث پس از آن، بیش از همه نشان داد که کارگران و زحمت‌کشان باید به تشکلهای و نیروهای خود و رهبری بلافصل متکی باشند و هر گونه عدم استقلال یا تصمیم‌گیری خارج از تشکلهای بلافصل خود را مردود بدانند. ضعف رهبری کارگران در ۲۸ مرداد و پس از آن سبب شد تا بسیاری از دست‌آوردهای آنان طعمه سرمایه‌داران قرار گیرد، دست‌آوردهایی که هنوز هم طبقه کارگر نتوانسته است دوباره آنها را به دست آورد. استقلال جنبش کارگری و ایستادن روی پای خود، امروز یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای تجارب گذشته است.

منبع: ویژه‌نامه کارگران و کودتای ۲۸ مرداد، کانون مدافعان حقوق کارگر، علیرضا ثقفی

## کارگران ساده؛ ربات‌های غذا ساز!

گزارشی از وضعیت کارگران تهیه غذاها و رستوران‌ها

————— • میلاد جنت —————

«کارگری رستوران شغل مزخرفیه! یعنی شما اگر کنار خیابان سیگار بفروشید؛ سگ‌اش شرف دارد به کارگری در رستوران! کارگر آشپزخانه‌ی رستوران بودن در یک صورت اشتباه نیست؛ این‌که از محل‌خانه‌ات سفر کرده باشی به شهری و خواهی تازه وارد بازار کار شوی و می‌خواهی غذا و جای خواب داشته باشی؛ دزدی و گدایی نکنی و از گرسنگی نمیری و یک کار یاد بگیری... سه چهار سال پادویی می‌کنی به امید این‌که یک روزی شاید حدود ۱۰ سال دیگر آشپز شوی. در غیر این صورت، دستفروشی کنی خیلی بهتر از این است که کارگر رستوران شوی...»\*

(کارگری ۳۲ ساله که ۸ سال از عمرش را در آشپزخانه‌ی رستوران‌ها کار کرده)

در رستوران‌های زیادی کار کرده‌ام. در مقطع کارشناسی زمانی که دانشجوی بودم و نمی‌توانستم یک جای ثابت کار کنم؛ با کار در جاهای مختلف از جمله رستوران‌ها به محیطی پا گذاشتم که تا پیش از آن، دقت زیادی به آن نداشتیم. در انواع و اقسام مراکز تهیه‌غذا کار کرده‌ام. از رستوران‌های کوچک و کترینگ و... گرفته تا رستوران‌های بزرگ و لوکس. شرایط کار در هر کدام از آن‌ها متفاوت است همان‌طور که شدت کار، میزان حقوق، دستمزد و... کارگران آشپزخانه‌ها با هم متفاوت است.

غذاخوری‌های ارزان‌قیمت را به نام کترینگ یا تهیه‌غذا می‌شناسیم. اکثر مشتریان این غذاخوری‌ها کارگراها، کارمندان، دانشجویان، مغازه‌داران خرده‌پا، دانش‌آموزان و... هستند. تهیه‌ی غذا از این غذاخوری‌ها ارزان تمام می‌شوند؛ برای مثال در سال ۱۳۹۵ غذاهای خورشتی از ۴ تا ۵ هزار تومان به بالا و غذاهای دیگر از ۶ تا ۷ هزار تومان به بالا قیمت داشتند و به ندرت این‌طور غذاخوری‌ها قیمت غذایشان بیشتر از ۱۰ هزار تومان می‌شد. غذاخوری‌های ارزان‌قیمتی که معمولاً در مراکز پرتجمع شهر قرار دارند از جمله می‌توان به خیابان‌های انقلاب، کریم‌خان‌زند، قائم‌مقام فراهانی، میرزای شیرازی

و... یعنی جاهایی که به مراکز شهر نزدیک هستند اشاره کرد. مشتریان این غذاخوری‌ها به جز مردم، شرکت‌های عمومی و خصوصی هستند که طبق قرارداد، با این مراکز تهیه غذا کار می‌کنند. برای مثال تهیه غذایی واقع در خیابان کارگر شمالی بین میدان انقلاب و خیابان بولوار کشاورز هست که مشتریان‌اش دانشجویان، مغازه‌داران و کارگرهای حومه و رهگذران‌اش هستند؛ قیمت غذاهایش در سال ۱۳۹۵ از ۵-۴ هزار تومان تا حداکثر ۸ هزار تومان بود. برنج ماده‌ی اصلی غذای ایرانی است؛ پس هرچه ارزان‌تر باشد، قیمت منوی رستوران‌ها نیز ارزان‌تر درمی‌آید و در نتیجه تعداد فروش این رستوران‌ها به دلیل کم بودن قدرت خرید اکثر مردم، بالاتر می‌رود.

رستوران‌ها به دلیل قدرت خرید بالای مشتری‌هایشان نسبت به تهیه‌ی غذاهای ارزان‌قیمت، سطح بالاتری دارند. غذایی که در رستوران‌ها سرو می‌شود؛ به ندرت پایین‌تر از ۲۰ هزار تومان است. رستوران‌ها به دلیل بالا بودن قیمت منوی‌شان از نظر تعداد نیروی کار فعال، مشکلی ندارند و کارگران زیادی را استخدام می‌کنند. حدود ۹۰ درصد تهیه‌ی غذاها، سالن غذاخوری ندارند ولی رستوران‌ها سالن غذاخوری دارند. همچنین از نظر سرمایه‌ی ثابت یا ماشین‌آلات نیز دارای ماشین ظرف‌شویی، سیخ‌شویی و... هستند. رستوران‌هایی معروف که چندین شعبه در تهران و ایران دارند. غذاخوری‌های دیگری هستند که در سطح متوسطی قرار دارند؛ یعنی نه زیاد کثیف و ارزان‌قیمت هستند و نه زیاد گران‌قیمت و لوکس. برنج به عنوان ماده‌ی مصرفی رایج در این نوع رستوران‌ها، ترکیبی از برنج ایرانی و هندی است.

به طور کلی صنف غذاخوری، غذاپزی و غذافروشی دو نوع کارگر دارد؛ یک عده کارگران ماهر و نیمه ماهر هستند که شامل آشپزها و کمک‌آشپزها می‌شوند که نوع کار و تقسیم‌بندی کاری‌شان در چارچوب خاصی مشخص است. عده‌ی دیگر کارگران ساده هستند. این کارگران ساده به نوعی همان پادوها، وردست‌ها، شاگردان کارگران ماهر یا به اصطلاح آچار فرانسه‌ها هستند. باید توجه داشت که در رستوران‌های گران‌قیمت، وظایف کارگران ساده نیز مشخص است اما کارگران ساده در تهیه‌ی غذاهای ارزان‌قیمت، وظایف مشخصی ندارند یعنی آچار فرانسه یا همه کاره و هیچ کاره هستند.

کارگران ساده‌ی این صنف، کارشان از دستشویی و ظرف شستن تا کارت پخش کنی و بازاریابی به روش داد زدن است. در واقع کسی که به عنوان یک کارگر ساده مشغول به کار می‌شود؛ نظافت‌چی، صندوق‌دار، تلفن‌چی، باربر، ظرف‌شور، آشپز، تراکت‌پخش‌کن، دادزن و... نیز می‌باشد اما در عوض این کارهای زیاد، حقوق‌اش زیادتر نیست یعنی حقوق یک کارگر را می‌گیرد و به ازای سه کارگر باید کار کند. به همین دلیل است که کارگری ساده در تهیه غذاها و رستوران‌ها به لحاظ فیزیولوژیکی، کاری طاقت‌فرسا و به اصطلاح مردانه است. زن‌ها نیز معمولاً به عنوان کانترکار، بسته‌بند، تلفن‌چی و صندوق‌دار در رستوران‌ها کار می‌کنند. به جز این سختی‌های معمول، زنان با مشکلات دیگری نیز درگیرند. آنان درگیر انواع خشونت‌های جنسیتی و تقاضاهای بی‌مورد صاحبان کار هستند.

«بخش دلیوری (ارسال سفارش) پیتزافروشی‌ای از دو بخش تلفن‌چی و پیک موتوری تشکیل می‌شد. دخترها و زن‌های جوان مجردی به عنوان منشی در این بخش مشغول به کار بودند. مدیریت این بخش این‌طور کار می‌کرد که اگر منشی‌ها رفتار خودمانی داشتند و دوست‌دخترش می‌شدند؛ نگاه‌شان می‌داشت و اگر دوست‌اش نمی‌شدند؛ اخراج‌شان می‌کرد.»

حقوق کارگری رستوران‌ها و کترینگ‌ها به طور معمول همیشه زیر حقوق تعیین شده‌ی وزارت کار است. در این رابطه استدلال کارفرماهای رستوران‌ها جالب است که «ما داریم غذا شما را هم می‌دهیم و این ۴۰۰ هزار تومان در ماه برای ما هزینه می‌برد. غذای کارگر را از روی منوی همان رستوران حساب می‌کنند و به بالا رُند می‌کنند) و ۴۰۰ هزار تومان هم به منظور دادن جای خواب برای ما هزینه می‌برد.» برای مثال سال ۱۳۹۵ که حقوق وزارت کار ۸۱۲ هزار تومان بود و کارفرما با تعیین کار روزانه‌ی ۱۴ ساعته (از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۱۰ شب با احتساب روزهای تعطیل) ماهی ۷۰۰ هزار تومان به کارگر می‌داد؛ این چنین توضیح داده و در ادامه می‌گفت: «شما دارید دو تا ۸۰۰ هزار تومان (!) دریافت می‌کنید یکی ۸۰۰ هزار تومان حقوق‌تونه یکی هم غذا و جای خواب‌تونه!» این‌طور بود که اگر حتی از جای خواب هم استفاده نمی‌کردیم؛

حقوق اضافی ای دریافت نمی‌کردیم. همچنین غذایی که به کارگران می‌دهند از همان کیفیتی که به مشتریان‌شان می‌دهند؛ برخوردار نیست. برنج و خورشتی که مدت‌هاست در فریزر مانده را به کارگران رستوران می‌دهند ولی پول مالیات، اجاره‌ی مغازه و سودشان را نیز حساب می‌کنند. ساعت‌های اضافه کاری کارگران رستوران‌ها آن‌قدر زیاد است که هرطور هزینه‌ی غذا را حساب کنید؛ باز کارگران طلبکار هستند.

قصه‌ی دیگر، غذاهای برگشتی از سالن غذاخوری است که معمولاً دست‌نخورده‌ها در رستوران‌ها دوباره سرو می‌شوند. غذاهای دست‌خورده نیز در مسیر بازگشت به آشپزخانه گاهی توسط کارگران خورده می‌شود که حکایت دیگری دارد. «در رستورانی گران‌قیمت یکی از کارگرها ساعت ۴ بعد از ظهر پس از ۸ ساعت کار، زمانی که غذاها را به آشپزخانه برمی‌گرداند؛ یک تکه کباب دست‌خورده را در دهان‌اش گذاشت که توسط سرپرست آشپزخانه دیده شد و سرپرست پس از درگیری با او به کارفرما گفته و کارگر اخراج شد. متأسفانه صاحب رستوران‌ها، غذاهای برگشتی از سالن غذاخوری را یا دوباره برای مشتریان بعدی سرو می‌کنند و یا این‌که تأکید می‌کنند که این غذاها باید حتماً دور ریخته شوند. دیدگاه‌شان هم این است که: «کارگر جماعت پررو می‌شه و نباید بهش رو داد!»

اول صبح که لباس کار را می‌پوشید؛ زیر دیگ‌ها را روشن می‌کنید تا آب برای برنج دم کردن، جوش بیاید. برنج دم کردن خودش یک کار طاقت‌فرسا است چون جا کوچک است و به طور معمول تمام رستوران‌ها به دلیل گران بودن قیمتِ مغازه‌ی اجاره‌ای، مترائز پایینی دارند. زمانی که دیگ‌ها روی گاز است حتی در زمستان نیز دما به شدت بالاست با شعله‌هایی که مثل آتش جهنم هستند؛ با اینکه آب زیادی می‌خورید و لباس کارتان معمولاً همان شورت و عرق‌گیر است اما باز خیس از عرق می‌شوید. بعد از برنج دم کردن، مرحله‌ی بعدی درست کردن رونده و خورشت‌ها است. رونده خمیرمایعی است که از آن کباب کوبیده درست می‌کنند. گوشت و پیاز چرخ کرده در رستوران‌های گران‌قیمت و لوکس، ماده‌ی اصلی رونده را تشکیل می‌دهند البته در رستوران‌های

متوسط و ارزان قیمت، سنگدان مرغ و جوش شیرین نیز به آن افزوده می‌شود. نظافت و خالی کردن بارها نیز جزء همیشگی کار است. کف سالن باید جارو زده شده و شسته شود. شیشه‌های مغازه، سیخ‌ها، قابلمه‌ها، دیگ‌ها شسته شوند. مواد غذایی نیز باید شسته، تمیز، خرد و پخته شوند. یکی از مشخصه‌های کترینگ‌ها صرفه‌جویی در همه چیز است؛ برای مثال کارفرماها تأکید می‌کردند آبکش‌ها را سه روز یک‌بار با ریکا بشوید.

معمولاً در محیط آشپزخانه، کارگرانی کار می‌کنند که زیردیپلم سواد دارند و با این فرض که جای خواب و غذا دارند و در نتیجه حقوق دریافتی‌شان را می‌توانند پس‌انداز کنند؛ در این شغل مشغول به کار می‌شوند. به نوعی می‌توان گفت محیط کار اکثر کارگران رستوران، محیط زندگی آن‌ها محسوب می‌شود. شدت کار بالا در محیط آشپزخانه باعث می‌شود تا فقر چهره‌ی عریان‌اش را در همان محیط کاری مشخص کند. وجود سلسله مراتب کاری برای کارفرمایان، سرکارگران، سرآشپزها و حتی کارگران دارای سابقه به گونه‌ایست که این خشونت خودش را برای کارگران ساده نشان می‌دهد. به تبع چنین ناهنجاری‌ای، واکنش نشان دادن و در نتیجه دعوا و اخراج نیز اجتناب‌ناپذیر است.

«در اولین رستورانی که کار می‌کردم؛ نهار و شام سرو می‌کردند؛ از ساعت ۷،۸ صبح تا ۱۱،۱۲ شب در رستوران باید کار می‌کردیم. کارفرما در روز اولی که می‌خواهد کارگر را استخدام کند؛ می‌گوید: «از ساعت ۷ صبح هستیم تا ۱۲ شب در محل کار... اما از ساعت ۴ و نیم تا ۷ بعد از ظهر استراحت». اما این حيله‌ای بیش نیست. استراحت به این معناست که مشتری نمی‌آید اما بار (کیسه‌های ۵۰ کیلویی پیاز و ۲۰ کیلویی برنج) می‌آید و باید خالی کنی... ظرف‌ها را بشوری و تمیزکاری کنی! و اگر این کار را نکنی؛ آن وقت:

« این حقوق، سفته و کارت ملی‌ات! از فردا دیگه نیا.»

این در صورتی است که آدم به ظاهر منصفی باشد اما اگر آدم لومپنی باشد دعوا می‌کند و کتکات هم می‌زند...»

محل کار بعدی، تهیه غذایی بود که در زیرزمین یک مسجد واقع شده بود. ساعت کارش همان طور که در آگهی‌های همشهری زده بود از ۷ و نیم صبح بود تا ۴ و نیم بعد از ظهر. قبل از اینکه در آن جا مشغول به کار شوم از کارفرما پرسیدم لباس کار می‌دید؟ گفت: «نه لباس کار بیار...»

«ساعت ۵ عصر بود و آماده‌ی رفتن بودم که گفت این دیگ لباس رو بشور، بعد برو. گفتم ببخشید من ظرف‌شور هستم ولی لباس‌شور نیستم. گفت لباس کارهای خودتونه. گفتم شما که به من لباس کار ندادید... گفت مال کارگرای قبلیه. گفتم مال کارگرای قبلیه، من موظف نیستم بشورم. گفت از فردا دیگه نیا. گفتم من یک روز کار کردم برای شما، مزد امروزم؟! گفت من یک آگهی چاپ کردم برای همشهری تا آخر ماه باید می‌موندی. گفتم آگهی ۱۳ هزار تومان پول‌اش. گفت نه من یک آگهی چاپ کردم شما اومدی؛ یک آگهی هم باید چاپ کنم یکی بعد از شما بیاد. گفتم پول نمی‌خواه! همون کارت ملی‌ام رو بده... کارت ملی‌ام توی گاوصندوق‌اش بود ولی دروغ گفت که خونه‌ست و می‌خواست اذیت کنه و گفت برو فردا بیا. فردا رفتم گفتم یادم رفته از خونه بیارم برو فردا بیا. بلخره ازش گرفتم منتها یک روز بدون مزد کار کردم و دو روزی هم هزینه‌ی رفت و آمد دادم و از کار و زندگی افتادم.»

«تهیه غذایی بعدی واقع در تقاطع خیابان فلسطین و ایتالیا بود. دو آشپز بودند و من به عنوان کارگر و کمک آشپز... مشغول بودم. ساعت کاری از ۷ صبح تا ۵ بعد از ظهر بود. رأس ساعت ۴ یکی از آشپزها به خانه می‌رفت و آشپز دیگری که آن جا می‌خوابید؛ بعد از ساعت ۴ دست به سیاه و سفید نمی‌زد؛ هدفون می‌گذاشت و آهنگ گوش می‌کرد. ظرف شستن معمولاً تا ۶ و ۸ شب طول می‌کشید بدون این که حقوق اضافه‌کاری دریافت کنم.»

«صاحب چلوکبابی‌ای واقع در خیابان سعدی شمالی روبه‌روی شعبه مرکزی بیمه‌ی ایران خیلی علاقه داشت که کارگرها در محل کار، مهندس صدایش کنند و همیشه داد می‌کشید و فحش می‌داد. در حقوق و مساعده دادن به کارگرها همیشه مشکل داشت. با کارگرهای آشپزخانه و پیک‌های موتوری دعوا می‌کرد و از همه چیز ایراد می‌گرفت حتی



به چینش سبزمینی و پیازها نیز دقت می کرد تا به قول خودش مثل برج ایفل نباشد! یکی از کارگراها می گفت: «این آدم متخصص ایراد بنی اسرائیلی گرفته.» برخوردش با کارگراها مثل برخورد تزار و فرعون بود. این فرد تعطیلات نوروزی امسالش را به مالاگای اسپانیا رفت.»



«صاحب رستورانی دیگر که در آن کار می کردم همیشه عصبانی بود؛ داد می زد و کلمات رکیک بر زبان می آورد و در نهایت کاری می کرد که کارگرهای ساده کمتر از یک ماه آن جا بمانند. در زمان تصفیه حساب می گفت حقوقات را نمی دهم. چه ۱ روز کار کرده باشی چه ۲۹ روز... کمتر از ۳۰ روز من حقوقی نمی دهم. تو هم هر کاری از دستات برمی آید کوتاهی نکن! گفتم این را باید همان روز اول می گفتی نه الان...»

از دیگر سختی های این شغل علاوه بر پایین بودن سطح اجتماعی، پرمخاطره بودن آن است. کارگران باید در محیطی کوچک با دما و رطوبت بالا کار کنند. لیز بودن کف

زمین، سر و کار داشتن با آتش، آب، روغن و آهن داغ خطرات کار را برای آنان افزایش می‌دهد...

بیشتر کارگران رستوران‌ها و تهیه‌غذاها بیمه نیستند. پرمخاطره بودن به این معناست که شما همیشه در معرض خطر هستید و هرچه کم تجربه‌تر باشید؛ بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرید. دما و رطوبت آشپزخانه‌ها بالا است. علاوه بر این که همیشه خطر سوختگی وجود دارد؛ کف آشپزخانه‌ها از سرامیک یا سنگ مرمر است و در زمان آشپزی باید مدام کف آشپزخانه شسته شود. لیز بودن کف آشپزخانه‌ها در حالت عادی خطرناک است چه برسد به این که بار هم برسد و از کارگر بخواهند هرچه سریع‌تر بار را خالی کند. شستشوی کف آشپزخانه به دلیل بالا بودن دمای آن‌جا انجام می‌شود تا بخار مواد شوینده و خونابه روی طعم و بوی غذا اثری نگذارد. البته گاهی نیز به دلیل بالا بودن شدت کار، این کار به طور معمول انجام نمی‌شود.

یکی از اتفاقاتی که شاهدش بودم این بود که «دقیقاً در زمانی که بار رسید؛ سرکارگر، کارگرانی را مأمور کرده بود تا هر چه سریع‌تر کف آشپزخانه را بشویند و بعدش سراغ کار دیگری بروند. باید بار مرغ یخ‌زده به تعداد بالا را خالی می‌کردند چون باید هرچه سریع‌تر پخت می‌شد. من و کارگرانی مأمور این شدیم که بار را خالی کنیم؛ کارگران دیگری که نظافت می‌کردند حواس‌شان به این نبود که نباید در همین زمان مواد شوینده را بریزند؛ پای یکی از کارگران لیز خورد و با جمجمه به زمین برخورد کرد. بعد از این که بار کاملاً خالی شد؛ سرش را پانسمان کردیم و کارفرما لطف کرده و ۳۰ هزار تومان کف دست‌اش گذاشت و به او مرخصی یک‌روزه با حقوق داد. قرارداد و بیمه‌ای هم نداشت که اگر این حادثه منجر به از کار افتادگی یا مرگ‌اش می‌شد؛ کارگر و خانواده‌اش دست‌شان به جایی بند باشد.

اتفاق دردناک‌تر پس از این حادثه افتاد؛ کارگران دچار چنددستگی شدند. کارگرانی که بار خالی می‌کردند چنین فکر می‌کردند که کارگران نظافت‌چی با این که همکار ما هستند ولی برایشان مهم نبوده که بقیه سرشان به زمین بخورد و متلاشی شود! کارگران

باربر این فکر را نمی‌کردند که سرپرست به عمد از تعدادی کارگر دیگر مثل خودشان خواسته بود که دقیقاً در همان زمانی که این‌ها بار را خالی می‌کنند؛ کف آشپزخانه را با مواد شوینده تمیز کنند. بعد از پایان ساعت کاری کارگرها رفتند یک کوچه پایین‌تر تا دعوا کنند. رفتیم و برایشان توضیح دادیم که مقصر اصلی سرپرست بوده نه کارگران نظافت‌چی. در همین زمان یکی از کارگرها گفت: «من می‌دونستم کار خود ناکسشه! از قصدی دعوا گرفتم با شما که اون حالیش شه! اونم که انگار نه انگار! همیشه سگ اخلاق بود عصرا ولی امروز که عباس با سر پخش شد کف زمین، کبکاش تا سر شب خروس می‌خوند ناکس...» مشخص شد که او به دلیل نبود امنیت شغلی و از ترس اخراج حرفی زده...»

«در رستوران یک مجتمع تجاری واقع در شهرک غرب، بالابرهایی وجود داشت که به دلیل کهنگی خطرساز بودند چون امکان داشت هر لحظه خراب شوند. همچنین کارگران به دلیل بالا بودن شدت کار هر لحظه امکان داشت خطایی انسانی مرتکب شوند و مچ‌دست، آرنج و کتف‌شان بین طبقه‌ی زیرین و همکف گیر کند. برای مثال یکی از کارگران از شدت زیاد کار و دما، حواس‌اش نبود و شیرجوش آهنی بزرگ را به اشتباه، گوشه‌ی سطح بالابر گذاشته بود؛ شیرجوش بین طبقه‌ی همکف و زیرزمین گیر کرد و پرس شد.»

«زمستان یک سال در کترینگی واقع در خیابان کارگر شمالی کار می‌کردم. پس از نظافت و خالی کردن بار و تراکت‌پخش‌کنی و آشپزی، ۱۱ صبح که زمان دریافت سفارش بود؛ محل ثابت‌ام روی نردبانی فلزی بود که با زاویه‌ی ۳۰ درجه بر روی زمین بین طبقه‌ی همکف و زیرزمین قرار گرفته بود. فضای آزاد اطراف‌ام ۴۰ سانتی‌متر از جلو و ۱۰ سانتی‌متر از اطراف بود. دمای هوا از کمر به پایین بالای ۴۰ درجه‌ی سانتی‌گراد بود و نردبان به دلیل رسانایی فلز، به شدت گرم می‌شد. روز دوم کاری کارفرما که می‌خواست نشان بدهد هوای نیروی کارش را دارد(!) یک پارچه داد تا روی طبقه‌ای از نردبان که می‌نشستم، بگذارم و کمتر اذیت شوم. دمای هوا در بالا تنهام صفر

درجه بود و دمای اطراف پاهایم بسیار بالا بود. به دلیل اختلاف دمای موجود، زمانی که برای شستن ظرفها به زیرزمین می‌رفتم امکان نداشت دچار گرفتگی عضله نشوم. از دل خوشی‌هایم این بود که سفارش جوجه یا کباب داشته باشیم و فن برقی شروع به کار کند تا کمی خنک شوم.

یکی از وظایفام که دقیقاً مصداق سختی کارم بود؛ این بود که منشی و صندوق‌دار بعد از گرفتن سفارش در پای تلفن از طبقه‌ی همکف؛ سفارشات را به من در لحظه می‌گفت و من باید سرم را با پایین آوردن و خم کردن در همان فضای محدود، به سرآشپز انتقال دهم. به دلیل تماس‌های مکرر، روزانه دست‌کم یک‌بار اشتباه در سفارش‌گیری رخ می‌داد به این صورت که منشی پای تلفن از مشتری سفارش را می‌گرفت و تعداد یا نوع غذا را اشتباه به من منتقل می‌کرد و طبیعتاً این‌طور اشتباه‌ها در حقوق نیز تأثیر داشت. در حالی که به سادگی می‌توانست با گذاشتن یک تلفن سانترال یا تلفن اسپیکردار و یا یک پرینتر مسأله را حل کند

البته کارفرما در ۶ ساعتی که روی نردبان بودم به فکر من هم بود که مبدا از یکنواختی کار خسته شوم و برای همین از پیش‌برایم تنوع کاری ایجاد کرده بود! در همین زمان سفارش‌گیری و انتقال غذاها از پایین به بالا، ظرف‌های کثیف سالن را از بالا می‌داد پایین بگذارم و وقتی سفارش کم داشت وظیفه‌ام شستن ظرف‌های تلبار شده با کف سیاه بود چون زورش می‌آمد ریکا مصرف کند. آب ظرفشویی در سینک فرو نمی‌رفت و باید با یک سطل کوچک چرکابه‌ها را در داخل سطل بزرگی خالی می‌کردم. پیش می‌آمد که بر اثر شدت کار، کف آشپزخانه پر از آب چرک شود و اگر این اتفاق هم نمی‌افتاد؛ چرکابه‌های سطل بزرگ به دلیل بالا بودن دمای آشپزخانه همیشه بخار می‌شدند و گرد سیاه‌اش در ریه‌های ما و غذای مشتری فرو می‌رفت. مأمور بهداشت گهگاهی می‌آمد و سرک می‌کشید و ما را با شورت و عرق‌گیر از بالا در داخل استخر چرکاب در حال برنج دم کردن می‌دید؛ خسته نباشیدی می‌گفت و بعد هم جیره‌اش را می‌گرفت و می‌رفت. این در حالی بود که طبقه‌ی همکف که جای نشستن و سفارش دادن مشتریان بود؛ همیشه تمیز بود.»

«زمانی که در یک رستوران گران قیمت کار می‌کردم. بیمه نداشتم و ساعت کاری‌ام از ۹ و نیم صبح بود تا ۱۱ و نیم شب. ۱۱ و نیم شب تازه نظافت شروع می‌شد و به واقع تا ۱۲ شب سرکار بودم. از طرفی باید ۷ صبح بیدار می‌شدم. از ۱ شب تا ۷ صبح، ۶ ساعت وقت خوابیدن داشتم. یک بار سرآشپز هول‌ام کرد و دست‌ام را در هنگام پیاز پوست کندن، بریدم. بعد از پیازها نوبت لیمو خرد کردن بود و آب لیمو در جای بریدگی می‌ریخت» یاد شکنجه‌های قرون وسطی می‌افتادم که برای گرفتن اعتراف روی زخم زندانیان، نمک می‌پاشیدند.

«در رستورانی واقع در ضلع جنوبی متروی مفتوح به عنوان تراکت‌پخش‌کن مشغول به کار شدم. روز اول از کارفرما پرسیدم لباس کار می‌دهی؟ گفت لباس کار می‌خواهی چیکار؟ کارگر داریم در آشپزخانه و تو تراکت پخش می‌کنی. گفتم باشه اگه نداری خودم میارم‌ها که گفت نه لباس کار نمی‌خواهد. ساعت کاری‌ام از ۷ صبح تا ۵ عصر بود. روز اول ساعت ۴ که برگشتم رستوران، کارفرما گفت بیا و داخل فر را با وایتکس تمیز کن. وایتکس پاشید روی شلوارم و لکه شد. همین‌طوری دارم می‌پوشم‌اش چون پول ندارم شلوار بخرم. روز دوم کاری زمانی که گونی سیب‌زمینی را جابه‌جا می‌کردم؛ مهره‌های کمرم جابه‌جا شد. کارفرما به جای این‌که جویای حال‌ام باشد؛ اخراج‌ام کرد و من دیگر در هیچ رستورانی مشغول به کار نشدم.»

طبق ماده‌ی ۱۰ قانون وزارت کار، باید قراردادی بین کارگر و کارفرما نوشته و امضا شود؛ یک نسخه در دست کارگر بماند و یک نسخه دست کارفرما (دو نسخه دیگر نیز به اداره‌ی کارمحل و شورای اسلامی کار یا نماینده‌ی کارگران داده شود) و همچنین در زمان تسویه حساب تاریخ شروع و خاتمه‌ی قرارداد، ساعت‌های کاری، اضافه‌کار، غیبت و... در آن قید شود اما متأسفانه تمام کارفرمایان بخش رستوران با سوءاستفاده از کم‌سوادگی کارگران و استناد به بخشی از ماده‌ی ۷ این قانون مبنی بر امکان «شفاهی» بودن قراردادها، پس از گرفتن سفته از کارگر، قرارداد را شفاهی به کارگران دیکته می‌کنند.

در واقع شاهد این هستیم اکثر قراردادهایی که بسته می‌شود دارای یک نسخه است که در اختیار کارفرما قرار دارد به همراه برگه‌های سفید امضا، سفته، چک، شناسنامه، کارت ملی و... از کارگر که به عنوان ضمانت در اختیار کارفرما قرار می‌گیرد. ضبط شدن مدارک کارگران توسط کارفرمایان امری غیرقانونی است ولی متأسفانه به عنوان یک عرف معمول در روابط کاری جاافتاده است بنابراین کاملاً آشکار است که مسئولان هیچ‌گونه تعهد و نظارتی در اجرای قانون کار ندارند. نظارت و پیگیری‌ای از طرف دولت وجود نداشته و کارگران اخراجی نیز قراردادی برای شکایت در دست ندارند. در چنین شرایط نابرابری است که کارگر یا باید حقوق‌اش را حواله کند به قیامت و آخرت (!) یا درگیر شود و گرفتار نیروی انتظامی و بیمارستان شود. اگر هم برود شکایت کند نمی‌تواند ثابت کند که آن‌جا کار کرده است. چنین است که امروزه وضعیت کارگران ساده‌ی آشپزخانه‌ها در ایران به مراتب وخیم‌تر از برده‌هایی است که دیوار چین و اهرام ثلاثه‌ی مصر را ساخته‌اند.

سرمایه‌داران (کارفرمایان یا کارآفرینان) ایران حتی نمی‌خواهند کارگران، برده باشند بلکه می‌خواهند کارگران ربات باشند. چون برده‌ها می‌توانند شورش کنند ولی ربات‌ها نمی‌توانند شورش کنند! برده‌ها مریض می‌شوند ولی ربات‌ها، مریض نمی‌شوند و حقوق، جای خواب، بیمه، غذا و مرخصی هم نمی‌خواهند! هرچند حتی ربات هم برای این‌که کار کند باید تعمیر و سرویس شده و هزینه‌ی برق‌اش نیز پرداخت شود اما بخش کوچک سودی که از کار این ربات‌ها نصیب‌شان می‌شود؛ برای جایگزین کردن ریاتی جدید کافی است...

## کارگران فصلی سنگ بر

و یا: فصل کارگران سنگ

—• سمیه قاسمی •—

مردان نوجوان و جوانی که در کارگاه‌های برش سنگ از دره‌ها و قوس کوه‌ها، کمر خم می‌کنند و بر گرده‌هایشان، کوه را ذره ذره جابه جا می‌کنند...

«از کارگر فصلی حمل سنگ پرسیدم:

بیمه‌ای؟

با لبخند سالخورده‌ای پاسخ داد: آره که

بیمه م!

گفتم: می‌دونی بیمه چیه؟

مستأصل نگام کرد و گفت: نه. «

سنگ‌های ورق ورق شده، قرار است کف حیاطی را بپوشانند، گذرگاه عابران را تزئین کنند و یا در بنای ساختمان‌ها به کار روند و کندن و بریدن و حمل از دهن کوه تا لب جاده، با دستان خالی و کمرهای خم شده‌ی کارگران فصلی سنگ انجام می‌شود... تاکید بر (فصلی) بودن این کارگران از آن جهت است که صرفاً ۶ ماه و یا کمتر به کار گمارده

می‌شوند بی هیچ قرار داد مشخص و بیمه و آتی‌هی کاری... و پرواضح است که خلا قوانین درخور و قانون‌گریزی کارفرمایان، نه تنها به سختی کار می‌افزاید، بلکه بر دردناک‌ترین حقیقت غیر انسانی نیز صحه می‌گذارد و آن، «کم شدن عمر کارگران مشاغل سخت» است.

کارگران سنگ، یک نمونه از صدها کار سخت و طاقت فرسای ست که نه پشتوانه‌ی محکم قانونی دارند و نه بازرسی منظم و پیگیری برای رعایت همین حداقل حقوق قانونی توسط کارفرمایان.

سعی بر آن است که با شناساندن حداقل حقوق اولیه کارگران مشاغل سخت و تعاریف قانونی مورد نیاز، به بالا بردن سطح آگاهی کارگران این مشاغل کمک بشود که اصولاً



کار سخت، شامل چه  
مشاغلی ست و حقوق  
قانونی اولیه‌ی این  
قبیل مشاغل، شامل  
چه مواردی می‌شود؟  
اگرچه ماهیت  
وجودی قوانین  
حاضر، به شدت  
حقوق واقعی این  
قبیل کارگران را  
نادیده گرفته است  
اما اتفاقات دردناکی  
که هر روزه از گوشه



و کنار معادن سنگ و راه سازی و ساختمان می‌شنویم، گواه نادیده گرفتن همین حداقل قوانین ایمنی کار توسط سرمایه داران است.

راه مبارزه با این گونه خطرات محیط کار، آگاهی داشتن به حقوق اولیه‌ی کار سخت و دفاع برای شرایط مناسب کاری توسط کارفرمایانی ست که با وجود کمترین حقوق پرداختی به کارگران، معوقه‌های سالانه در پرداخت حقوق دارند.

این حقیقت در تاریخ پاسخ داده شده است که چنانچه خواست گروهی در میان باشد، یعنی آگاهی کارگر به حقوق اولیه‌ی خود در محیط کار، به آگاهی جمعی کارگران تبدیل شود، سودجویان سرمایه‌دار را به زانوی تسلیم برای تجهیز وسایل ایمنی کار و پرداخت حقوق اولیه‌ی کارگران در خواهد آورد و پرواضح است که بنیاد گرفتن حق، ایجاد تشکل‌های کارگری ست.

## کارهای سخت و زیان آور به چه کارهایی گفته می‌شود؟

در قانون کار آمده است: «کارهای سخت و زیان آور، کارهایی است که در آنها عوامل فیزیکی، شیمیایی، مکانیکی و بیولوژیکی محیط کار، غیراستاندارد بوده و در اثر اشتغال کارگر تنشی به مراتب بالاتر از ظرفیت‌های طبیعی (جسمی و روانی) در وی ایجاد گردد که نتیجه آن، بیماری شغلی و عوارض ناشی از آن بوده و بتوان با به کارگیری تمهیدات فنی، مهندسی، بهداشتی و ایمنی و غیره، صفت سخت و زیان آور بودن را از آن مشاغل کاهش یا حذف نمود.»

## مشاغل سخت و زیان آور کدامند؟

کار در معادن اعم از تحت الارضی یا سطح الارضی که ایجاب می‌نماید کارگران در تونل‌ها و راهروهای سر پوشیده به استخراج بپردازند.

کار استخراج شامل جدا کردن یا منفجر ساختن مواد از سطح کار، حمل مواد عملیات مربوط به انفجار، اداره تأسیسات آب و برق در داخل معدن و به طور کلی هر گونه مباشرت و نظارتی که ایجاب نماید کارگر در تونل‌ها، راهروها یا میله‌های معدن انجام وظیفه نماید، می‌باشد.

حفر قنوات و چاه‌ها و فاضلاب‌ها و تونل‌های زیر زمینی و کار در مخازن سربسته.

تخلیه و حمل مواد مذاب از کوره‌های مشغول به کار و کار مستمر در مجاورت کوره‌های ذوب به نحوی که کارگر در معرض مستقیم حرارت یا بخارات زیان‌آور متصاعد از کوره باشد.

کارگرانی که مستقیماً و مستمراً در امر تولید در کارگاه‌های دباغی، سالامبورسازی و روده پاک کنی اشتغال دارند و کار مستمر در گندابروها، جمع آوری، حمل و دفن زباله شهری.

کار کارگرانی که مستمراً به امر جمع آوری و انتقال و انبار کردن کود (نظافت مستمر

طویله، اصطبل، سالن‌های پرورش طیور) در واحدهای دامداری و طیور اشتغال دارند.  
کار مستمر و مداوم در فضای باز و در ارتفاع بیش از پنج متر از سطح زمین بر روی  
دکلها، اتاقک‌های متحرک، داربست‌ها و اسکلت‌ها.

کار مداوم بر روی خطوط و پست‌های انتقال برق با فشار شصت و سه کیلو ولت و بالاتر.  
مشاغل شن‌پاشی، پخت آسفالت دستی، قیرپاشی و مالچ پاشی.  
عملیات جوشکاری در داخل مخازن.

کارهایی که استمرار آنها موجبات ابتلا به بیماری‌های حاصل از اشعه را فراهم می‌آورد؛  
نظیر کار با مواد رادیواکتیو و قرار گرفتن در معرض پرتوهای یون‌ساز به تشخیص مراجع  
ذی صلاح و به استناد قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب جلسه مورخ بیستم فروردین  
ماه ۱۳۶۸ مجلس شورای اسلامی.

کار در محل‌های با فشار محیط بیش از حد مجاز از قبیل غواصی.

کار مستمر در محیط‌هایی که با وجود رعایت مقررات حفاظتی و ایمنی، موجبات  
بیماری‌های گوشی و یا کری کارگر را فراهم سازد.

کار در امور سمپاشی باغات و اشجار و مزارع و ضدعفونی اماکن و طویله‌ها و آشیانه‌های  
مرغداری در زمان سمپاشی.

کار کارگرانی که مستقیماً در امر تولید و ترکیب سموم و حشره‌کش‌ها اشتغال دارند در  
زمان انجام کار.

کار با وسایل دارای ارتعاش درحدی که برای سلامتی کارگر زیان آور باشد.

طبق اصلاحیه مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۷۹، رانندگان حمل و نقل بار و مسافر  
درون و بین شهری، راهداران و رانندگان وزارت راه و شهرسازی در جاده‌های کشور،  
مشمول مشاغل سخت و زیان آور می‌شوند.

## کارگر نانوا، گداخته شده در تنور بی حقوقی

فاطمه.ش



هیچ آمار مستند و قابل اتکایی از تعداد کارگران نانوایی وجود ندارد! هیچ نهادی تا کنون اعلام نکرده که چه تعداد از کارگران این صنف، فقط به خاطر افتادن داخل تنور و حوادثی از این دست جان باختند و یا برای همه‌ی عمر از کار کردن بازماندند. اگر فقط یک‌روز، فقط یک‌روز نانوایی‌ها نان نپزند، حدس بزنید چه اتفاقی خواهد افتاد؟! در جامعه‌ای که نان، اصلی‌ترین غذای مردم، و برای همه‌ی آن‌کسانی است که به‌قول دست اندرکاران در فقر خشن قراردارند و به یقین تنها غذایشان نیز هست، وزارت کار دقیقاً نمی‌داند که چند هزار کارگر نانوا در نانوایی‌ها کار می‌کنند، پرواضح است که وقتی وزارت کار هیچ نظارتی بر نانوایی‌ها ندارد، طبعاً آن طیف وسیع کارگران زحمت‌کش باید از آمارها حذف شوند.

طبق گفته‌ی کارگران، هیچ کارگری بیش از سه ماه نمی‌تواند برای کار در نانوایی دوام بیاورد؛ ۱۶ ساعت کار طاقت‌فرسا و به تبع آن، دوری از خانه و خانواده، نداشتن تغذیه‌ی مناسب، نداشتن تامین اجتماعی و بیمه و در نهایت، غربت از جمله دلایلی است که مانع از کار مداوم این کارگران می‌شود. با احتساب این موارد، اغلب کارگران نانوا سیال هستند. کارگران نانوا اغلب از روستاها و شهرهای کوچک استان‌های خراسان، آذربایجان و دیگر نقاط محروم و فقیر به تهران می‌آیند، به امید آن‌که دست‌مزدشان را

جمع کرده و بعد از چند ماه به روستای خود برگردند. این کارگران به هنگام بازگشت، جای‌گزینی برای خود انتخاب می‌کنند: برادر، پسرعمو، پسرخاله، هم‌محل‌های، هر که باشد می‌آید به‌جایش کار می‌کند و او می‌رود و این چرخه در تمام طول سال ادامه دارد. اغلب جوانند و گاهی از کودکی یعنی از ۱۰-۱۲ سالگی، توسط اقوام خود به تهران می‌آیند و خیلی زود بعد از یکی دو سال خبره کار می‌شوند و تا بجنبند، شده‌اند یک نانوا بدون آن که بدانند کودکی‌شان در پای تنور و یا دستگاه خمیرگیر نانوايي چه‌گونه گم شده است! کارگری که از ۴ صبح تا ۱۰ شب کار می‌کند، آیا اصلاً می‌فهمد کی آفتاب سر می‌زند و کی غروب می‌کند؟ هر کدام‌شان با یک آهنگ هم‌زمان باید کار کنند؛ وقفه یک نفر، مترادف با خالی ماندن تنور است و اول از همه، داد مشتری‌ها در می‌آید. درست مثل خط تولید یک کارخانه. منتها بدون هیچ مزایای حداقلی کارگران دیگر. در بین این کارگران، کارگرانی هم هستند که دارای مهارت و تخصص‌های دیگرند، اما بی‌کاری و نیاز به کار و سیر کردن شکم خود و خانواده‌های‌شان، آن‌ها را به سوی این شغل طاقت فرسا می‌کشاند. آن‌ها در جهنمی کار می‌کنند که گاهی در روزهای تابستان، درجه حرارت پای تنور بیش از ۶۰-۷۰ درجه است. قطره قطره، توش و توان جوانی‌شان در پای این تنورها تبخیر می‌شود و از آن‌ها، اغلب گوشت و پوستی بر جای می‌ماند، و تعداد زیادی از آن‌ها هم برای فرار از این همه مشقت به افیون پناه می‌برند. کارگر نانوا اغلب دست‌مزدش را روزانه می‌گیرد و شاید به همین خاطر است که همه چیز را تحمل می‌کند. کارگر نانوا به روایتی بی‌پناه‌ترین کارگر هم هست؛ او نه تنها از هیچ‌یک از مزایای یک کارگر ساده برخوردار نیست، مکان مشخصی هم برای یافتن کار ندارد، هنوز همانند صدها سال قبل از طریق رابطه‌ی خویشاوندی کار می‌یابد. حتی یک نهاد دولتی، جا و دفتری برایشان فراهم نکرده تا آن‌ها بتوانند با مراجعه به آن‌جا حداقل، محیط دلخواه خود را بیابند.

سعید، جوانی ۲۷ ساله، از ابتدای صبح خسته است. نگرانی در چهره‌اش موج می‌زند. می‌گوید:

«وقتی از نیشابور آمدم ۱۵ سالم بود، تا کلاس دوم راهنمایی درس خوانده بودم. فقر و نداری خانواده، اجباراً مرا به سوی کار کشاند. یک نوجوان ۱۵ ساله چه تخصصی دارد؟»

بنابراین کار در نانوایی، آسان‌ترین راهی است که بتواند حداقل شکمش را سیر کند. کارم این است که نان را از تنور درآورم. بعد از چند سال توانستم زن و بچه‌ام را به تهران بیاورم و یک اتاق ۹ متری در بی‌سیم نجف‌آباد اجاره کردم...»

بیش‌تر نانوائی‌ها را در تهران، خود کارگران این صنف از صاحبان آن اجاره می‌کنند و با جمع کردن چند کارگر از نزدیکان‌شان، آن‌را می‌چرخانند. با این حساب بیش‌تر کارفرماهای این صنف هم، خودشان کار موقت دارند! بخش مرفه این صنف، صاحبان مغازه‌ها هستند که بدون آن که کاری انجام دهند، از اجاره مغازه‌هاشان زندگی می‌کنند؛ اجاره‌هایی که در واقع بیش از نیمی از درآمد نانوائی را در برمی‌گیرد.

فشار کار، ساعات طولانی کار و ناامیدی از آینده، کارگران این صنف را خیلی زود فرسوده می‌کند. کارگر نانا با همان چندماه کار و درآمد ناچیزش باید دست‌مزدش را جوری تقسیم کند که علاوه بر مسایل پیش‌بینی نشده مثل تصادف، بیماری و... برای روزهای بی‌کاریشان هم چیزی برای خورد و خوراک بماند.

«در بین صاحبان نانوائی کسانی هستند که بیش از ۲۰ مغازه دارند و همه را اجاره می‌دهند. کسانی که ۱۰-۱۵ مغازه دارند، بسیار زیادند و کسانی که برای‌شان کار می‌کنند از حداقل حقوق انسانی هم برخوردار نیستند. این‌ها را همه می‌دانند. حداقل، وزارت کاری‌ها می‌دانند؛ ولی چه اقدامی در جهت بهبود وضع این کارگران انجام داده اند؟ هرکس در این مملکت به فکر خودش است. به جهنم که من بیمارم، بچه‌ام بیمار است، زنم هزار و یک درد بی‌درمان دارد، خانواده‌ام را برای به‌دست آوردن یک لقمه نان خالی در کوره ده‌جا گذاشته‌ام، بچه‌ام پدرش را چند ماه یک‌بار هم نمی‌بیند. هر وقت که پیش زن و بچه‌مان هستیم، فقط آه و ناله داریم. از عهده کوچک‌ترین تقاضایشان عاجزیم؛ بابا ما هم آدمیم... چرا هیچ کس به فکر ما نیست؟ شنیده‌ام که کارگرهای نانا، در صد سال پیش با هم متحد بودند، تشکل داشتند و اعتراضات خوبی را راه‌اندازی کرده بودند، پس چه شد که امروز ما باید جزء فراموش‌شدگان جامعه باشیم با آن که بدون وجود ما و کار ما، این جامعه یک روز هم دوام نخواهد آورد. مگر شوخی‌ست که آدم تمام روزها کار کند، مرخصی نداشته باشد؟ وقتی همه‌ی مردم

تعطیل‌اند و استراحت می‌کنند، ما باید نان آن‌ها را تامین کنیم ولی خودمان چی؟!»  
 ابراهیم، ۶۵ سال سن دارد. در جوانی از نور به تهران آمده، ۴۰ سال است که خمیرگیر بوده و بیمه نبوده است. ۶ بچه دارد و در تمام طول این سال‌ها، فقط هر سه یا چهار ماه توانسته سری به خانه‌اش بزند. روزها را کار کرده، شب‌های زمستان اما در پستوی گرد گرفته نانوايي خوابیده تا بتواند ۲ صبح بیدار شود و تابستان‌ها را غریبانه روی یک شکسته جلوی نانوايي در هوای تفت کرده و گرم به‌سر آورده و فقط با رویای داشتن یک خانواده به سر آورده است. می‌گوید:

«اگر بیمه بودم، اقلاً دکتر می‌رفتم، دردکمر و زانو هام، دمار از روزگارم درآورده (دهانش را باز می‌کند و دو سه دندان تک‌افتاده‌اش را نشان می‌دهد یعنی این که دیگر به‌راحتی هم نمی‌تواند نان خالی را سق بزند) «حموم نرفتن بی بی از بی چادریه «هزار جور مرض داریم، بیمه کجا بود! می‌دانی ما خمیرگیرها حتا از بقیه‌ی کارگران نانوايي هم بدبخت‌تریم؛ باید پیش از همه بیدار شویم یعنی ساعت ۲ نیمه شب و حتی زودتر از سگ‌های خیابان! و خمیر را آماده کنیم. اگر نون خوب درنیاید، مردم سر شاطر غر می‌زنند و شاطر هم سر ما. هرشب وقتی سرم را بر زمین می‌گذارم، فقط فکر هفت دهان باز، که باید برایشان نان برسانم، دیوانه‌ام می‌کند؛ باور کنید حتا به درس و تحصیل و لباس و سر و وضع‌شان فکر نمی‌کنم؛ فقط به شکم‌شان. بالاخره باید یه طوری سیر شوند. از خودم بدم می‌آید. من به‌عنوان پدر، چه کاری برایشان کرده‌ام جز این که نکبت و بدبختی خودم را برایشان به ارث گذاشته‌ام. از طرفی هم می‌دانم که من هم مقصر نیستم؛ خودم زاده‌ی فقر و بدبختی و نکبتم. باور کنید گاهی خودم را حتا در حد یک انسان نمی‌بینم. هر موجودی روی زمین خانه‌ای دارد، سر پناهی دارد؛ من اما هیچ‌گاه خانه‌ای نداشته‌ام که حس کنم خانواده‌ای دارم و من پدر خانواده‌ام!»

مردی که خمیر را با حرکاتی موزون روی تخته پهن می‌کند، سی و چهار ساله است، لاغر و بلند قد. با مزاح می‌گوید:

«کار ما به درد آدمای چاق می‌خورد که آن قدر عرق بریزند تا لاغر شوند. ما برای لاغر شدن مان پول خرج نمی‌کنیم!... دوازده ساله بودم که از بجستان خراسان به تهران آمدم؛



همان جایی که انارش را شاید در هیچ جای دنیا نتوان پیدا کرد، حتا مردم همین کشور هم شاید ندیده باشند.»

او هم از کمی دستمزد و نداشتن بیمه می‌گوید:

« اصلا چیزی برایم نمی‌ماند که فکر پس انداز کردن باشم. بیمه هم که نیستیم؛ یعنی ۲۲ سال کار، آن هم کار طاقت‌فرسای نانوائی، حتا یک روز هم بیمه نبوده‌ام. اداره بیمه فقط صاحب نانوائی را می‌شناسد و لیست بیمه‌ای که کارفرما می‌دهد. حالا اسم چه کسانی در لیست هست، کاری بهش ندارد. فقط لیست را می‌خواهند و حق بیمه را. در تمام این ۲۲ سالی که کار کرده‌ام، شاید دو بار دیده باشم که نماینده بیمه، به نانوائی‌ها سرزده باشد. اصلا هیچ نظارتی روی نانوائی‌ها وجود ندارد. البته این مسائل را بیمه بهتر از همه می‌داند؛ حال چرا اغماض می‌کند دلیلش را ما هم نمی‌دانیم. کارگر نانوائی هیچ پشتیبانی ندارد. تا حالا حتی یک‌بار شنیده‌اید که کسی از حقوق پای‌مال شده‌ی ما بگوید؟ در صورتی که نانواها، همیشه جلوی چشم مردم هستند. آمار کارگران نانوا را ندارند؛ در صورتی که ما چندین هزار و شاید میلیون باشیم ولی انگار که در صفحه روزگار این مملکت، کارگری به اسم کارگر نانوائی وجود ندارد. ما هیچ تشکلی نداریم که از ما حمایت کند و ما مشکلاتمان را به آن جا ببریم؛ بنابراین صدایمان هم به‌گوش هیچ کس نمی‌رسد.»

کارگر نانوا باید جای ثابتی برای یافتن کار داشته باشد، باید بیمه باشد، باید مثل همه کارگران از امکانات کارگری برخوردار باشد. البته بگذریم از این که کارگران دیگر هم فقط اسمش است که از مزایای انسانی، کارگری برخوردارند. با شرایطی که الان ایجاد شده، وضع‌شان زیاد فرقی با ما ندارد. کار طاقت‌فرسا، نداشتن آینده‌ی روشن و مطمئن و به تبع آن عدم برنامه‌ریزی برای آینده، اغلب کارگران نانوائی را به طرف موادمخدر می‌کشاند. ۱۷ ساعت کار مداوم شوخی نیست آن هم در پای تنور؛ متأسفانه خیلی از کارگران تنها راه تحمل این وضعیت وحشتناک قرون وسطایی را، استعمال مواد مخدر می‌دانند که بتوانند سختی کار را تحمل کنند.

## چگونگی شکل گیری سندیکای کارگران خباز سنندج

در گفتگو با کاک عبدالله

— یدی صمدی —

چندی پیش فرصتی پیش آمد تا با کاک عبدالله ساعدی از بنیان گذاران «سندیکای کارگران خبازی‌های سنندج و حومه» دیدار و گفتگویی را در محل سندیکا داشته باشیم. کاک عبدالله پس از ۹۵ سالگی گه گذاری به سندیکایی که خود از بنیان گذاران آن است؛ می‌آید و از تجارب خود و از فعالیت‌ها و مبارزات کارگران طی این سال‌ها برایمان می‌گوید، او این بار از اولین روزهای تاسیس سندیکا کارگران خباز سنندج در اواخر دهه ۳۰ خورشیدی برایمان سخن گفت:

«در آن روزها ما برای افزایش دستمزدها، داشتن یک روز تعطیل در هفته، مساله بیمه کارگران خباز سنندج، حق داشتن سندیکا و... مبارزه می‌کردیم، به همین خاطر ما جمعی از کارگران شاغل در خبازی‌های سنندج در باغ ملی این شهر با برگزاری اولین مجمع عمومی خود، تاسیس سندیکا کارگران خباز سنندج را اعلام کردیم. پس از اعلام موجودیت سندیکا از سوی سازمان امنیت کشور (ساواک) مورد تهدید، تعقیب و حتی بازداشت و ضرب و شتم و بی‌حرمتی‌های زیادی قرار گرفتیم اما همگی قرص و محکم ایستادیم تا از مطالبات برحق مان دفاع کنیم».

کاک عبدالله با آن صدای لرزان دلنشینش از برگزاری روز جهانی کارگر گفت: «دقیقا نمی‌دانم ولی یادم هست که اوایل دهه چهل بود ما روز جهانی کارگر را همراه با کارگران شهرداری، کارگران گرمابه‌ها و برق و سندیکای بناها در سینما رثوف سنندج برگزار کردیم. ما شهر را به تعطیلی کشانیدیم. در آن مراسم اعلام کردیم که امروز روز ما کارگران است امروز باید برای ما روز تعطیل باشد و از همه کارگران خواسته شد تا بعد از مراسم کسی به سرکار خود باز نگردد. بعد مراسم احدی به سر کارهای خود برنگشتند و کارها را تعطیل نمودند. با این کار بخش خدمات شهرداری با مشکل روبرو شد و مسئولین دولتی در سنندج برای پاک کردن شهر از ارتش کمک خواستند.»

کاک عبدالله از اعتراضات کارگران هم خاطراتی تعریف کرد:

” جمعی از کارگران خباز لواشی، برای افزایش دستمزدهای خود چندین روز در توس نوذر اقدام به تحصن کرده بودند. همان روزها از سوی اداره کار وقت جلسه‌ای با حضور نمایندگان کارفرما مسئولین دولتی و ساواک برگزار شده بود. وقتی که مطلع شدیم که چنین جلسه‌ای در حال برگزاری است، خودم را به محل جلسه رساندم. آقای وکیل که آن زمان رییس اداره کار بود، پرسید آقای ساعدی برای کار خاصی اینجا هستید؟ گفتم

**زحمات و رنج‌ها و سختی‌های زیادی را  
متحمل شدیم تا سندیکا به اینجا رسیده  
است. آن زمان ما می‌گفتیم اگر روزی  
سندیکا به مشکل بر بخورد، ما خود**

**شانه‌هایمان را ستون می‌کنیم تا سرپا بماند،  
شما هم با درک موقیت و جایگاهتان در  
همین راستا حرکت کنید.**

بله من حامل پیامی برای شما هستم. ما کارگران شاغل در کارگاه‌های سنگ‌کپزی تصمیم گرفتیم که اعتصاب کنیم. آقای وکیل گفت: چرا؟ شما که مشکل آن چنانی ندارید؟ من در پاسخ گفتم همکاران ما چند روز است که برای افزایش دستمزدهای ناچیز خود در توس نوذر تحصن کردند و ما هم

تصمیم گرفته‌ایم اگر مشکل آنان رفع نگردد، در حمایت از آنها اعتصاب می‌کنیم و به آنها بپیوندیم. سرهنگ سید اعظمی که نماینده ساواک در آن جلسه بود به من هشدار داد باید هر چه سریع‌تر به این موضوع خاتمه دهید و کارگران به سر کارهای خود بازگردند، من هم گفتم به دست من نیست که آنها را وادار به پایان تحصن کنم، چون آنها مطالبه‌ای دارند و جمعا تصمیم گرفته‌اند؛ اگر می‌خواهید بیاوید برویم ببینیم چه مشکلی دارند. همان وقت ما به همراه تعدادی از حاضران جلسه به جمع متحصنین رفتیم و آنها خواست و مطالبه خودشان را اعلام کردند و تحصن با افزایش دستمزدها با موفقیت به پایان رسید.”

کاک عبدالله در پایان از زندگی‌اش برایمان گفت: از نداری و فقر از مبارزه برای کسب یک زندگی انسانی، از بی‌مسئولتی مقامات دولتی و ساواک، از حبس کشیدن‌های

پی‌درپی در دهه شصت، از اینکه با این سن و سال و بعد از بازنشستگی باز هم مشغول به کار است چون حقوق بازنشستگی‌اش تنها کفاف اجاره خانه و رفع مقداری از مشکلات زندگی‌اش را می‌دهد.

آری کاک عبدالله بعد از ۹۵ سال سن، خانه‌ای برای خود ندارد تا راحت زندگی کند؟! در ادامه کاک عبدالله ما را به اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر فراخواند و گفت: «زحمات و رنج‌ها و سختی‌های زیادی را متحمل شدیم تا سندیکا به اینجا رسیده است. آن زمان ما می‌گفتیم اگر روزی سندیکا به مشکل برخورد، ما خود شانه‌هایمان را ستون می‌کنیم تا سرپا بماند، شما هم با درک موقعیت و جایگاه‌تان در همین راستا حرکت کنید.»

«سندیکای کارگران خبازی‌های سنندج و حومه» در اواخر دهه سی خورشیدی به همت جمعی از کارگران خباز سنندج تاسیس و در سال ۱۳۴۲ ثبت و تا سال ۱۳۷۳ به همین نام فعالیت می‌کرد. از سال ۷۳ خورشیدی برابر با ماده ۱۳۱ قانون کار به «انجمن صنفی کارگران خبازی‌های سنندج و حومه» تغییر نام داد و تاکنون به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

در جامعه سرمایه داری حجم زیاد پول در دست عده قلیلی ثروتمند جمع می‌شود که باز ناشی از سود طلبی و حرص و آز آنان است. این پول اضافه علیه بشر استفاده می‌شود. برای مثال مواد مخدر، قمارخانه‌ها، فاحشه خانه‌ها، مراکز فساد، مراکز تعیش سرمایه‌داری و انواع تفریحات ناسالم، همه از جمله مواردی هستند که به واسطه ازدیاد پول توسط نظام سرمایه‌داری به وجود آمده‌اند. پول اضافه‌ای که به دلیل عدم وجود نظام تولید انسان-محور به دست می‌آید در جهت مسائل ضدبشری استفاده می‌شود. تمامی اینها آفت‌های ناشی از سودمحوری است. همین پول اضافه در تولید اسلحه به کار می‌رود و روی دیگر سرمایه‌داری که توسعه‌طلبی است در اینجا نمایان می‌شود.

## کارگران معلم

تا چند شماره، در این بخش، زندگی و کارِ آنانی را به تصویر می کشیم، که «مربی» اند و «معلم» محسوب نمی شوند به رغم ماهیت یکسان کارشان، نامیده شدن آنان با عنوان «مربی» سبب می شود، از صف معلمان جدا شوند و از حمایت سایر معلمان محروم.

## زنان شاغل و معضلات کار

مربیان آموزش رانندگی

زّاله روزبه

بعضی شغل‌ها (مشخصاً برای زنان)، از بیرون که نگاه می کنید، ساختاریافته و دارای تشخیص به نظر می آیند! با پسوند و پیشوندی برای معرفی... انگار همین نظم و زیبایی لفظی، در ساختار کاری آنها نیز رخنه کرده و گاهاً شاغلین شغل‌های مختلف دیگر، با حسرت و گلایه، آرزوی این را دارند که می توانستند شغل شان را با کار آنها تعویض کنند؛ شاید بتوان گفت پرستاری و معلمی و شغل‌های اداری و پشت میز نشینی و مربیان آموزشگاه‌ها از این دست شغل‌های به ظاهر رویایی به نظر می آیند (نمی توان انکار کرد که در مقابل کارهایی مانند نظافت منازل، کارگر اتوکار و خیاط کارگاهی، کارگران مکان‌های «بخور بخور» و ده‌ها شغل دردمند دیگر، پشت میز نشینی یک رویاست).

اما آنچه ساختار سرمایه از نیروی کار می چکاند، شیرهی جان است و برای ذره ذره آسایش کارگر، برنامه می ریزد تا تمامیت هر فرد در هر جایگاهی، در اختیار سرمایه داران قرار گیرد... این حقیقت تلخی ست که در پشت القاب و ظاهر شغل‌های به ظاهر موجه، پنهان است.

موضوع مصاحبه‌ی این شماره، زنانی ست که به عنوان مربی آموزشگاه رانندگی، در تعلیم مراجعه کنندگان برای گرفتن گواهی نامه رانندگی کار می کنند... بهتر است از زبان خودشان بخوانیم:

- چند هفته مربی آموزشگاهید؟

حدود ۴ سال می‌شه اما بیشتر زمستونا معلق بودم!

- یعنی چی؟

یعنی آموزشگاه‌ها، اول ماشین‌های خودشون اولویت دارن و اگر مراجعه‌کننده زیاد باشه (که معمولا تو فصل تابستون بیشتره) به ما مربیان زنگ می‌زنن و تایم کار می‌دن...

- مگه شما استخدام آموزشگاه نیستین؟

استخدام؟! استخدام چی؟ نع... حتی قراردادی هم نبستن باهام. فقط اوایل که تازه رفته بودم این آموزشگاه برای کار، یه فرم همکاری پر کردم که همون فرم استخدام محسوب می‌شه!

- این حرف یعنی بیمه هم نیستین؟

نه! نه بیمه و نه سنوات... سال اول کارم، خودم بیمه‌مو می‌ریختم حساب؛ شوهرم می‌گفت بزار بیمه باشی واسه دفترچه بیمه و سابقه کار واسه بازنشستگی خوبه. منم هر ماه خودم حدود ۲۰۰ می‌ریختم حساب بیمه. تا اینکه به خاطر دیسک کمر یه مدت درگیر دوا و درمان و بیمارستان شدم؛ واقعا کلی هزینه کردم... اونجا فهمیدم که نه دفترچه بیمه توی هر درمانی به دردم می‌خوره و نه توان ۳۰ سال کار برام می‌مونه! دیگه نریختم حساب... ضمن اینکه بیشتر از ۴ ماه در سال بی‌کار بودم و پرداخت ۲۰۰ تومن هم برام سخت می‌شد.

- شما با ماشین خودتون برای آموزشگاه کار می‌کنید؟

آره عزیزم. با پراید خودم که حدود ۸۰۰ هزار تومن هزینه کردم که استاندارد آموزشگاه رانندگی بشه. آموزشگاه ۳ مربی دائم داره که در اصل ماشین‌های خود آموزشگاه محسوب می‌شن و غیر از اون، با چند نفر مثل من قرار همکاری دارن که وقتی تعداد مراجعه‌کنندگانشون بیشتر از تایم کاری اون ۳ تا ماشین باشه، به ماها زنگ می‌زنن!

- پس یه کار پاره هفته برای شما؟

نه؛ این تنها کار منه. برای ما مربیان به قول شما پاره‌وقت، با توجه به زمان آزاد مراجعه‌کنندگان با ساعت‌های وقت و بی‌وقت، تایم آموزش می‌زارن و همین باعث

می‌شه که نتونم به صورت منظم در شرکتی یا جایی کنار آموزشگاه کار کنم... واسه همین مجبورم با دو تا آموزشگاه دیگه هم قرار همکاری بزارم که اگر و اگر تایم‌هایی که بهم می‌خوره با تایم آموزشگاه اولی تداخل نداشته باشه، کارآموز رو بپذیرم.

- شغلتون رو دوست دارین؟

آره... واقعا دوستش دارم با همه‌ی ضررهای مالیش!

- چطور مگه؟

ماشین‌های تعلیم دهنده، استهلاک بالایی دارن که آموزشگاه، هیچ‌گونه کمکی در این زمینه نمی‌کنه و تمام هزینه‌های بنزین، تعمیرات تصادف و صفحه کلاژ و عوض کردن فیلتر هوا و روغن ماشین و... به عهده‌ی صاحب ماشینه.

- چه درصدی از پرداختی هر جلسه تعلیم رو آموزشگاه برمی‌داره؟

۳۰ درصد الی ۴۰ درصد پرداختی کارآموز برای هر جلسه آموزش، به آموزشگاه داده می‌شه.

- اگر قرار بود شغل تون رو عوض کنین ...

مطمئنم بازم شغلی رو انتخاب می‌کردم که آموزش بدم... از اینکه کاری رو به کسی از صفر یاد بدم لذت می‌برم...

- ترافیک، مشکلات جریمه‌های بی‌دلیل راهنمایی رانندگی (مثل قرمز شدن یک‌باره‌ی چراغ سبزی که هنوز بیشتر از ۱۰ ثانیه تایم دارد!)، هزینه‌های روزافزون قطعات و تعمیرات ماشین، ایمنی بسیار ضعیف ماشین‌های تولید داخلی، فرهنگ ضعیف رانندگی شهری (بالاخص برخورد با رانندگان زن)، حقوق دریافتی کمتر زنان نسبت به مردان، چاله‌های خیابان و آلودگی هوا و ده‌ها مورد دیگر را باید به درد و دل این «کارگران معلم» اضافه کنم ...

دلیم می‌خواست حرف‌هایی از جنس رضایت هم در کلامش می‌بود که آخرین جمله‌اش را می‌نویسم :

**زندگی، نمی‌زازه زندگی کنم ... نم نان اگر بگذارد.**

## آیا گرانی‌ها ارتباطی با تحریم‌های جدید دارد؟

بانک مرکزی تورم پنجاه درصد را پذیرفت.

آمار رسمی بانک مرکزی خبر از تورم حدود هشت درصد تنها در دو ماه خرداد و تیر ۱۳۹۷ می‌دهد. معنای این آمار این است که تا پایان سال، اگر وضع به همین منوال پیش برود، کشور تورم پنجاه درصدی را تجربه خواهد کرد. در روزهای اخیر به دنبال گرانی طلا و ارز در بازار و شروع اولین مرحله تحریم‌های آمریکا، اوضاع قیمت‌ها در بازار کاملاً بهم ریخته است. دولت در یک حرکت عجیب لابی‌ها را ۳۰ درصد گران کرد و بقیه قیمت‌ها نیز دست کمی از آن ندارد، به خصوص گرانی میوه در فصل گرما بیداد می‌کند. این در حالی است که بسیاری از مغازه داران به خصوص لوازم برقی و لوازم یدکی و کلیه کالاهایی که به نوعی به واردات بستگی دارد، ترجیح می‌دهند که کالاهای خود را بفروشند؛ زیرا که ممکن است مجبور شوند آن را گران‌تر بخرند و این امر به تدریج دارد به مواد غذایی نیز کشیده می‌شود و در چنین آشفته‌بازاری، احتکارگرانی که وابسته به قدرت هستند و عامل اصلی این گرانی‌ها، همچنان به پرکردن ذخایر خود و خرید ارز، طلا و انتقال آن به خارج کشور و یا به انبارها ادامه می‌دهند. هر چند برخی نواهای سازش از اطراف و اکناف به گوش می‌رسد اما حتی اگر همین امروز هم سازی صورت بگیرد، حداقل چند سال طول خواهد کشید تا اوضاع به وضعیت اولیه برگردد.

مسئله از آنجا آغاز می‌شود که در این گرانی و بالا رفتن قیمت‌ها که ابتدا از دلار آغاز شد، تمامی ارگان‌های قدرت و حکومت، هم‌دست هستند. از اختصاص ۲۰ میلیارد دلار به کالاهای غیرضروری وارداتی با قیمت دولتی و در حقیقت پخش دلارها میان افراد وابسته به حکومت، تا خروج ۳۰ میلیارد دلار از کشور بر طبق آمارهای دولتی و مفقود شدن ۹ میلیارد دلار، همه حاکی از آن است که این گرانی مصنوعی، نه تنها چندان ارتباطی به تحریم‌ها ندارد، زیرا که هنوز تحریم‌ها آغاز نشده است، بلکه به گونه‌ای



مشخص این گرانی‌ها مربوط به غارت و چپاولی است که از طرف دولت‌مردان صورت می‌گیرد. دولت‌مردانی که به هر ترتیب خانواده‌هایشان را با دلارهای چمدانی و غیرچمدانی به خارج کشور می‌فرستند و خود نیز آماده می‌شوند تا در صورت به هم خوردن اوضاع، جای امنی برای خودشان داشته باشند.



آمارها مشخص است. اعلام می‌شود که در توافق‌نامه برجام، ۱۲۰ میلیارد دلار از دارائی‌های ایران که در نزد بانک‌های بین‌المللی مسدود شده بود، با لغو تحریم‌ها آزاد شده است. علاوه بر آن از زمان لغو

تحریم‌ها تا کنون، فروش نفت و کالاهای پتروشیمی و سایر کالاهائی که ارز به اقتصاد تزریق می‌کند، ادامه داشته است. هنوز هم که تحریمی آغاز نشده و روزانه فروش نفت و سایر محصولات ادامه دارد؛ پس به روشنی می‌توان گفت این قدرت و حاکمیت است که با داشتن دست در دست یکدیگر، ذخائر ارزی و خزانه مردم را خالی کرده‌اند. نمونه‌ها کم نیست. سایت وزارت خانه‌ای نیمه‌های شب باز می‌شود و در آن سفارش واردات خودروهای ممنوع الورد با ارز دولتی ثبت می‌شود و دختر وزیر، سهام‌دار همان شرکتی است که تخلف می‌کند و سپس قضیه تمام می‌شود. می‌گویند چند نفر را گرفته‌اند که معلوم هم نمی‌شود کیستند و ماجرا چیست و... انتهای این پرونده‌ها از

فاضل خداداد تا بابک زنجانی و خاوری و صدها نفر وابسته به قدرت هم تاکنون هیچ نتیجه‌ای برای مردم نداشته است.

تنها راه آن است که مردم و کارگران و زحمتکشان، برای حفظ اموال خود قدرت را به دست گیرند و از خلع یدکنندگان، برای همیشه خلع ید کنند. در یک صد سال گذشته از مشروطه به این طرف، همواره صاحبان قدرت دست در بیت المال داشته‌اند. قاجار و اعوان و انصارشان به یک گونه، اموال مردم را به اروپا منتقل کردند و سپس خود، غزل را خواندند. از آن پس «پهلویان» بر جان و مال ساکنان این سرزمین مسلط شدند و به قول خلبانی که شاه را به مصر برد، آن قدر شمش‌های طلا و جواهرات در هواپیما بود که من هراسان از آن بودم که هواپیما حرکت نکند و اعوان و انصار سلطنت نیز از مدت‌ها قبل از سقوط او به انتقال اموال همانند امروز به خارج از کشور مبادرت می‌کردند که پس از سقوط شاه، تقریباً تمامی موسسات اقتصادی وابسته به قدرت ورشکسته و بدهکار به بانک‌ها بودند؛ زیرا که صاحبان آنها قبل از ترک کشور آن موسسات را به ودیعه بانک‌ها گذارده و پول‌هایشان را گرفته و همانند امروز به دلار و ارز تبدیل کرده و از کشور فرار کرده بودند.

اکنون روز از نو و روزی از نو آغاز شده است. سال‌ها طول کشید تا مردم زحمتکش و کارگران و صنعتگران بار دیگر توانستند موسسات اقتصادی بدهکار را راه اندازی کرده و به سوددهی برسانند و اکنون بار دیگر حکومتی با مشخصات قبلی که هر گونه ندای آزادی‌خواهی را خفه می‌کند و قبرستان‌های آباد و گورهای دسته جمعی از خود بر جای می‌گذارد، در انتها اموال را نیز غارت می‌کند تا بقیه عمر را در رفاه بگذرانند. تنها راه ایجاد نظارتی دموکراتیک و مردمی بر هر آن کسی است که پستی در اختیارش می‌گذارند و حق تعویض تمامی مقامات در هر بخش در زمان مسئولیت، باید در اختیار مردم باشد و قدرت مداوم در دست فرد یا عده‌ای خاص، نتیجه‌ای به جز فساد و دیکتاتوری ندارد.

## شاعری که برای مردم و به زبان آنان شعر می‌سرود

به مناسبت سالگرد کشته شدن «میرزاده عشقی» در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ به فرمان

رضا شاه پهلوی

← هاله صفرزاده →

نام اصلی او سید محمدرضا کردستانی است و در ۲۰ آذرماه ۱۲۷۳ خورشیدی در همدان زاده شد تا ۱۷ سالگی تحصیل کرد و بعد از آن به تهران آمد. نویسندگی و شاعری را از همان نوجوانی شروع کرد. و مسیر پیشرفت را به سرعت طی کرد. عشقی خود را این گونه معرفی می‌کند:

در هفت آسمانم الا یک ستاره نیست / نامی زمن به پرسنل این اداره نیست

بی اعتنا به هیات کابینه فلک / گردیده‌ام که پارتیم یک ستاره نیست

عار آیدم من ار به فلک اعتنا کنم / از من به چرخ جز به حقارت نظاره نیست

کشتی ما فتاده به گرداب‌ای فلک / یک ناخدا که تا بردش برکناره نیست

بیچاره نیستم من و در فکر چاره ام / بیچاره آن کسی است که در فکر چاره نیست

من طفل انقلابم و جز در دهان من / پستان خون ز دایه این گاهواره نیست.

من عاشقم، گواه من این قلب چاک چاک / در دست من جز این سند پاره پاره نیست.

این معرفی‌نامه به خوبی نشان می‌دهد که چرا او در ۳۱ سالگی به قتل رسید.

\*\*\*

او شعرهایش را به زبانی می‌سرود که برای همه‌ی مردم قابل فهم بود. از کلمات ساده و عامیانه استفاده می‌کرد. این بود که به راحتی در ذهن می‌ماند. از گرانی و فقر و جهل و نادانی مردم می‌نوشت و شرایط دشوار زندگی شان و دلایل این مصائب را به زبانی ساده

بیان می‌کرد به گونه‌ای که بر دل می‌نشست.

من که یکی فعله ام‌ای کردگار / صحبت جمهوری مرا کرده خوار

شد شب عید وجگرم داغدار / طفلک من مانده به زیر آوار

در جلو حمله قزاق‌ها / شکر که جمهوری تان شد فنا

\*\*\*

او یکی از اولین شاعرانی است که به مسایل زنان و کودکان توجه داشت و در آثار خود به شرایط دشوار زندگی آنان می‌پرداخت. از جمله می‌توان به منظومه «کفن سیاه» اشاره کرد:

مرا هیچ گنه نیست به جر آنکه ز منم / ز این گناه است که تا زنده ام اندر کفن

من کفن پوشم و تا این سیه از تن نکنم / تو کفن بختی و بدبخت چو بخت تو، منم

\*\*\*

او از خوانندگان روزنامه، می‌خواست که شعرهایش را در کوچه و برزن و در قهوه خانه‌ها با صدای بلند بخوانند تا مردم این اشعار را بشنوند. در شماره سوم «قرن بیستم»، منظومه اعتراض آمیزی علیه قوام السلطنه (نخست وزیر) با نام «ای کلاه نمدی‌ها» منتشر کرد. او تنها شعر نمی‌سرود. مقالات تندى نیز به نگارش در می‌آورد. یکی از تندترین مقالات وی «عید خون» است. در این مقاله عشقی برای از میان بردن رجال فاسد، سیاسی پیشنهاد کرده که سالی یک بار عید خون بگیرند و پنج روز از سال صرف ریختن خون خائنان به کشور شود و عنوان می‌کند در صورتی که این کار اجرا شود، سال دیگر امثال وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه به جان و مال ملت تجاوز نمی‌کنند.

در ماه‌های آخر عمر وی مشخص بود که دولتمردان دیگر تحمل این تندروی‌ها را نخواهند کرد. به گونه‌ای که یکی از دوستان اسلحه‌ای برای دفاع به او داده بود. روزی

میرحسین خان، یکی از دوستان عشقی به طور اتفاقی، در اتاق محرمانه تامینات رضاخانی خبر «عشقی، محرمانه کشته شود» را شنیده بود.

ماجرای قتل او را چنین روایت کرده‌اند:

«دو سه شب بود، که دو نفر ناشناس پیرامون خانه عشقی کشیک می‌کشیدند. عشقی به نصیحت دوستانش از خانه بیرون نمی‌رفت، کسی را هم نزد خود نمی‌پذیرفت. ولی آن دو نفر ناشناس، پیوسته مراقب بودند، که عشقی تنها بشود و به سراغش بروند. تمام شب دوازدهم تیر ماه ۱۳۰۳ را عشقی ناراحت به سر برده بود. صبح آن شب عشقی، خسته، لب حوض دست‌هایش را می‌شست. پسر عموی او که از چندی پیش مراقب او بود، بیرون رفته بود. کلفت خانه هم برای خرید رفته بود و در خانه را باز گذاشته بود. در حیاط باز شد و سه نفر بدون اجازه وارد خانه عشقی شدند، عشقی از آنها پرسید، که چه کار دارند؟ آنها جواب دادند که شب گذشته، شکایتی از سردار اکرم همدانی به منزل او داده‌اند که عشقی آن را به چاپ برساند و اکنون برای گرفتن جواب عریضه آمده‌اند. عشقی خندان تعارف کرده و می‌خواست برای پذیرایی آنها را به اتاق ببرد، اما در حالی که با یکی از آنان صحبت‌کنان جلو رفته بود، نفر دوم از عقب تیری به سوی او خالی کرد و بی درنگ هر سه نفر فرار کردند. عشقی فریاد کشید، و خود را به کوچه رسانید. در آنجا از شدت درد به جوی آب افتاد. همسایه‌ها به صدای تیر و فریاد عشقی جوان، سراسیمه از خانه بیرون ریختند و قاتل را دستگیر نمودند...

چند نفر پلیس و مامور تامینات دوان می‌آیند و مانند اشخاصی که از انجام قضیه مطلع باشند شاعر مجروح را بیرون کشیده در یک درشکه که سر کوچه آماده بود می‌نشانند، در همان حال عشقی که چشمش به محمدخان، از آشنایانش می‌افتد و فریاد می‌کند: «محمد خان به رفقا بگو به داد من برسند... از این پاسبان‌ها بپرس مرا کجا می‌برند... بابا من نمی‌خواهم به مریضخانه نظمیة بروم، مرا به مریض‌خانه امریکا ببرید...»

حدود دو ساعت قبل از ظهر، به ملک الشعراى بهار در مجلس خبر می‌دهند که عشقی

او را در مریضخانه شهربانی خواسته است ... ملک الشعراى بهار و سيد حسن خان زعيم و رحيمزاده صفوى به اتفاق چند نفر ديگر به شهربانى مى‌روند. به آنها گفته مى‌شود كه بايد از خيابان جليل‌آباد از در طويله سوار بروند، طويله سوار حياط بزرگى داشت و در سمت دست چپ چهار اتاق كوچمانند كه سقف آنها گنبدى بود، مريض‌خانه نظميه را تشكيل مى‌داد و پيدا بود كه آن كوچها سابقا جزء طويله بوده و بعد آن را از اصطبل جدا ساخته، سفيد كارى كرده تحويل مريض‌خانه داده بودند. اتاق اولى يك در به حياط طويله داشت و يكى دو پنجره آن به خيابان جليل‌آباد باز مى‌شد. سه اتاق ديگر كه تو در تو و ... هيچ گونه در و پنجره به خارج نداشت و روشنايى هر يك از آنها از يك روزنه مى‌رسيد كه در وسط گنبدى سقف قرار داده بودند و البته اين ترتيب براى آن بود كه مبدا مريض حبسى فرار نمايد. در اتاق چهارم يك تختخواب مى‌بيند كه ميرزاده عشقى روى آن به خواب ابدى رفته و نور آفتاب از روزنه سقف به سينه او افتاده ...

مردم جسد او را از خيابان شاه آباد تا ابن بابويه روى دست بردند و اين شعر او را با صدای بلند و پرشور خواندند :

خاکم به سر، ز غصه به سر، خاک اگر کنم خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟

من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت      تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم

من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک      وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم

\*\*\*

اميد به پيروزی و بهروزی مردم همراه با سر پرشور و عشق به مردم و ايران از او شاعری مردمی و متعهد ساخت كه جایگاه ویژه‌ای در ادبیات انقلابی ايران دارد.

جهان را دائما این رسم و این آیین نمی‌ماند

اگر چندی چنین ماندست، بیش از این نمی‌ماند

به چندین سال عمر، این نکته را هر سال سنجیدی

که آن اوضاع دی، در فصل فروردین نمی ماند  
همان گونه که آن اوضاع دیروزی نماند امروز  
به فردا نیز این اوضاع امروزین نمی ماند  
بیاید روزگار صافی و صلح و صفا روزی  
به جان دوستان آن روز، دیگر کین نمی ماند

\*\*\*

سرمایه‌داری ضد حقوق بشر است چرا که بیکاری، فقر، گرسنگی، بی‌خانمانی، تخریب محیط زیست و نبود زندگی شرافت‌مندانه تنها به دلیل سودگرایی نظام سرمایه‌داری است. این روشن است که محور سرمایه‌داری انسان نیست. محور سرمایه‌داری سود است و تا زمانی که محور تولید و محور جامعه انسان قرار نگیرد حقوق بشر پایمال خواهد شد.

\*\*\*

هرکجا که «حق زندگی» پایمال شود حقوق بشر پایمال شده است. منظور از حق زندگی استفاده از نعمت‌های موجود است. بهره‌مند شدن از غذا، لباس و داشتن زندگی در حد استانداردهای موجود جامعه بشری، حق طبیعی هر انسان است .

\*\*\*

## معرفی و نقد فیلم

«من، دنیل بلیک»

«من، دنیل بلیک»، به کارگردانی کن لوچ، برنده‌ی نخل طلایی بهترین فیلم جشنواره‌ی کن سال ۲۰۱۶، را می‌توان یکی از شاهکارهای فیلم‌نامه‌ای در نقد سیستم سرمایه‌داری دانست. این فیلم نگاه نقادانه‌ی خود را نسبت به سیستم سرمایه‌داری بوروکراتیک به صورت واضح و کاملاً واقع‌گرایانه به مخاطب نشان می‌دهد. فیلم جامعه‌ی سرمایه‌داری را با آن ظاهر مرفه‌اش، به شکل سیستم و اندام‌واره‌ی غیرانسانی توصیف کرده و نشان می‌دهد.

بلیک، نجاری ۵۹ ساله با وجود بیماری قلبی‌اش در پی دریافت کمک مالی از طرف دولت است. از سوی دیگر، او وظیفه وجدانی و اخلاقی خود دانسته تا به زنی که شغلش را از دست داده است، کمک بکند و در جامعه‌ای که او را نیز طرد کرده است، نقش پدرانه‌ای را نسبت به وی ایفا می‌کند.

در همان ابتدای فیلم، کارمند سیستم بوروکراسی دولتی‌ای را می‌بینیم که سوالات پنجاه و چند صفحه‌ای را دوباره از بلیک می‌پرسد، و در جواب به این پرسش بلیک که آیا شما صلاحیت پزشکی دارید؟ پاسخ می‌دهد: «من متخصص سلامت از طرف سازمان کار هستم» اما در واقع می‌بینیم که تنها موضوعی که مورد بحث و سوال واقع نمی‌شود، سلامت بلیک و ناراحتی قلبی وی است و این پرسش و پاسخ‌ها، تنها پیچاندن و سخت کردن سوال‌ها و دور باطلی است که بلیک در آن قرار می‌گیرد. (در ادامه فیلم نامه‌ای که از طرف همان سازمان مستمری به دست بلیک می‌رسد که او را مستحق دریافت مزایا نمی‌داند).

کن لوچ به خوبی توانسته است که روند رو به کاهش خدمات اجتماعی این سیستم «ناشهرودی» را نشان دهد، که افراد را بر خلاف ادعایش (که در مسیر درست قرار دادن آنان است) به آن منجلا ب و آن گفتمان سیستماتیک بوروکراسی برمی‌گرداند، گفتمانی که در آن بلیک خود را از آن دور می‌بیند. ما در واقع، در این فیلم مشاهده



می‌کنیم که سیستم سرمایه‌داری «ضد‌گفتمان»ی را تولید می‌کند که هر چقدر بوروکراسی سیستماتیک و عمیق‌تر شود، همان اندازه ریشه‌ای‌تر می‌شود.

یکی دیگر از بازتعریف‌های ساختار جامعه‌ی انطباطی و کنترلی، منطبق بودن با اصل بوروکراسی و همگن بودن با آن است، ساختاری که در کل فیلم مشهود است. بلیک به ناسازگاری با این سیستم ناشهروندی برخواسته است. او وقتی جواب قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کند، آنگاه بیرون از اداره رفته و دیوان‌نویسی‌ای با این مضمون می‌نویسد:

"من، دنیل بلیک درخواست دارم تا قبل از مردنم از گرسنگی، تاریخ رسیدگی به استینافم مشخص شود».

در پی آن پلیس برای بازداشت پیرمرد اقدام می‌کند. مردم به حمایت از او خطاب به پلیس‌ها فریاد می‌زنند: دروغگوها دروغگوها!

یکی از کارمندانی که می‌خواهد به بلیک کمک کند از طرف مافوقش مورد بازخواست واقع می‌شود و ممکن است کارش را از دست بدهد. از جنبه‌ای دیگر، معنای «ناشهروند»ی چنین است یا چنین نیز می‌شود گفت: من خود اگر به تویی که نیازمند کمک هستی، کمک کنم خود به یک «ناشهروند» بدل خواهم شد"

فیلم واقع‌گرایانه است چرا که کن لوچ وقایع را عریان و بدون کم و کاست به مخاطبانش نشان می‌دهد. جای جایی از سکانس‌های فیلم گویای این است:

در بانک غذا یا محل توزیع غذای رایگان، کیتی کنسرو لوبیا را باز کرده و می‌خورد. کیتی می‌گوید: «من فقط خیلی گرسنه»

بلیک: «این تقصیر تو نیست- تو نباید خجالت بکشی»

کن لوچ واقعیت عریان جامعه‌ی فرودستان امریکا را نشان می‌دهد، با بازنمایی چنین واقعیت‌هایی: «من گرسنه‌ام»، «من نه حقوقی دارم و نه چیز دیگری اما بایستی مالیات بدهم».

در صحنه‌ای تأثیر گذار از فیلم، بلیک نگاهش را به سوی مدیران سازمان چرخانده و با خود می‌گوید: «خنده دار است که زندگی من در دستان آنهاست».

## مهاجرت

— نسیم ریگی —

مهاجرت با همه‌ی فراز و نشیب‌هایش، می‌تواند برای مردمی که با مشکلات زیادی روبرو هستند تنها راه‌یابی باشد. مشکلاتی نظیر فقر، جنگ، بلایای طبیعی، مسایل سیاسی و ...

در واقع مهاجرت ترک محل زندگی است به امید زندگی بهتر.

برخی معتقدند که مهاجرت می‌تواند اختیاری و اجباری باشد. اما در کشورهای با شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بحرانی نمی‌توان مسئله‌ی اختیاری بودن مهاجرت را منظور داشت.

طبق آمار سازمان ملل تقریباً سه در صد جمعیت جهان مهاجر هستند که با توجه به ذات سرمایه‌داری که همواره به دنبال چپاول ملت‌ها به منظور انباشت سرمایه است و برای این منظور به جنگ و ناامنی در کشورهای دیگر دست می‌زند، افزایش مهاجرت در دنیا امری طبیعی است.

به عنوان نمونه میتوان جنگ و ناامنی در خاورمیانه را مثال زد که این منطقه ثروتمند را به منطقه‌ای مهاجرفرست تبدیل کرده است.

طبق آمار سازمان ملل در سال ۲۰۱۷ از میان ۷/۶ میلیارد جمعیت جهان، ۶۸/۵ میلیون نفر مجبور به مهاجرت از محل زندگی خود شده‌اند. که از این تعداد ۲۵/۴ میلیون پناهنده هستند. ۴۰ میلیون مجبور به مهاجرت اجباری داخلی شده‌اند. ۳/۱ میلیون تقاضای پناهندگی داده‌اند.

هر دو ثانیه یک نفر به خاطر جنگ یا خشونت مجبور می‌شود خانه و وطن خویش را ترک کند. و ۸۵ درصد پناهندگان جهان در کشورهای در حال توسعه هستند. پنج کشوری که در طی این سال‌ها بیشترین پناهنده را داشته‌اند:

سوریه ۶/۳، افغانستان ۲/۶، سودان جنوبی ۲/۴، میانمار ۱/۲ و سومالی ۹۸۶ هزار و ۴۰۰ نفر.

از سال ۲۰۱۳ تاکنون بیشترین تقاضای پناهندگی در کشورهای اتحادیه اروپا از جانب شهروندان سوریه، عراق و افغانستان صورت گرفته و بعد نیجریه، پاکستان، ارتیره، آلبانی، بنگلادش، گینه و ایران بیشترین تقاضای پناهندگی در اتحادیه اروپا را داشته‌اند.

علاوه بر مهاجرت قانونی، مهاجرت غیرقانونی هم در سال‌های اخیر بسیار زیاد شده است. مهاجران غیرقانونی در دو نقطه، جنوب شرقی آسیا برای رفتن به استرالیا و شمال آفریقا و از طریق دریای مدیترانه برای رفتن به اروپا بسیار افزایش یافته و متأسفانه مرگ ناشی از این مهاجرت غیرقانونی که از طریق دریا صورت می‌گیرد افزایش پیدا کرده است که اکثراً از طریق غرق شدن جان خود را از دست می‌دهند.

آن‌هایی که زنده می‌مانند در اردوگاه‌ها اسکان داده می‌شوند و دوره‌ای از آوارگی و بلاتکلیفی برایشان شروع می‌شود که سال‌ها به طول می‌انجامد.

این مهاجران وقتی به مقصد هم می‌رسند تبدیل به نیروی کار ارزان می‌شوند. در واقع چنین جلوه داده می‌شود که مهاجرین خود را به زور به جوامع مرفه تحمیل می‌کنند. اما متأسفانه به ریشه‌ی اصلی مهاجرت که مناسبات اقتصادی سرمایه داری اشاره نمی‌شود و اینکه این مهاجرت چه سودهایی برای کشورهای مهاجرپذیر و سوداگر می‌تواند داشته باشد.

## طرد شدگان

← ر.قلی‌وند →



در طول تاریخ همه‌ی افراد، چه برده، چه بنده و چه مزدور، و چه هر نوعی از استثمارشدگان، طردشدگانند. در کشور سرمایه‌داری، تنها سرمایه است که طرد نمی‌شود، انسان بی‌مقدار بی‌پول طرد خواهد شد و آن سان است که پول، آن الهه‌ی عینیت یافته‌ی کار، خدای آلمپ نشین می‌شود. آن دم پول خدا می‌شود و به حق الحقایق می‌پیوندد.

اما در جامعه‌ی سرمایه‌داری آن چنان که مردم پول را می‌شناسند و به آن ایمان دارند، آن چنان ایمانی به یکدیگر ندارند، چون تنها پول است که عینیت واقعی دارد، برای همین، رابطه افراد نسبت به هم به از خودبیگانگی می‌گراید. وارونگی «پول و انسان» این گونه تعریف می‌شود: «شخصیت یافتن اشیا یا کالا در مقابل شیئیت یافتن فرد». در نهایت این طبقه کارگر است که این دوگانگی معجوس را معکوس خواهد کرد و تفوق

ابژه بر سوژه را محقق می‌کند و بر شیزوفرنی با سیمپتوم توهم رابطه مندی کار-سرمایه پایان می‌دهد.

چرا مرگ کولبرها، مرگ کارگران افغانی، مرگ کارتون خوابها، مرگ بر اثر سیلاب‌های عظیم، مرگ در آتش و در نهایت مرگ تمام گرسنگان اهمیت ندارد؟ آیا می‌شود گفت دلیلش ایمان به پولی است که وجود عینی دارد و فقر صورت برعکس و غیرعینی قضیه است؟

باتای در جایی از دوگانگی مقدس و کفر، جذب شدن و جذب ناشدن حرف می‌زند، اولی «ارزش متعالیست» یا همان هومو ساکر\* و دومی هر آن چیزی که برای تمدن و از تمدن به دور است اما ساختار تمدن از آن شکل گرفته است، هر چیز مقدس پول است و زیبایی و تقدس در آن است اما بقیه مثل فضولات، شیاطین و غیره بازتعریف می‌شوند.

خدا در مقام سرمایه‌دار و کارفرما، شیطان را طرد می‌کند شیطان در مقام کارگر طرد می‌شود.

رویای فاشیستی آن است که این مازاد یا فضولات (طرد شده‌ها) از خارج وارد شده‌اند یعنی عمل و اثر متجاوز بیگانه‌اند، «جامعه‌ای که در آن عده‌ای از افراد طرد می‌شوند، هر جامعه‌ای که حتی تنها یک فرد را طرد می‌کند جامعه فاشیستی است»

زیرنویس:

\* (آلمان با وضع قوانین نورنبرگ شهروندان آلمانی را به دو گروه شهروند کامل و دیگری شهروند فاقد حقوق سیاسی تقسیم می‌کرد... هوموساگر... در نظر آگامبن دولت‌هایی که جوامع صنعتی را پشت سر گذاشته‌اند امروزه با معضل انبوه ناشهروندانی مواجهند)

## بار دیگر جاده‌ها مرگ آفریدند

تصادف اتوبوس مسافربری و نفتکش در سنندج



این بار حادثه در جاده سنندج رخ داد. یک نفت کش عراقی به اتوبوس مسافربری برخورد کرد که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از مسافران شد. اعتراض مردم به بی توجهی به این مساله هم با مقابله نیروهای ضد شورش روبرو گشت و سه روز عزای عمومی در کردستان اعلام شد.

حوادث رانندگی و جاده‌ای در ایران هر ساله جان هزاران نفر را به کام خود می‌کشد و گاه گفته می‌شود که آمار کشته شدگان در حوادث جاده‌ای در ایران، از تعداد کشته شدگان جنگ عراق هم بیشتر است. هرازگاهی که تعداد کشته شدگان زیاد باشد، خبرها مدت کوتاهی در رسانه‌ها دست به دست می‌شود و باز به فراموشی سپرده می‌شود. به نظر می‌آید حوادثی مانند سقوط هواپیما یا غرق یک کشتی تجاری و ... بیشتر احساسات عمومی را متاثر می‌کند و مدت بیشتری سرتیتر خبرها قرار می‌گیرند.

متأسفانه امروز هیچ کس هم به یاد نمی‌آورد که سال ۹۵ نیز حادثه مشابهی رخ داده بود. در هفته‌ی اول مهر ۱۳۹۵، طبق گزارش نماینده مریوان در مجلس شورای اسلامی، در جاده سنندج مریوان، واژگونی تانکر حامل سوخت عراقی باعث آتش سوزی چند خودرو و زخمی و کشته شدن چند تن شده بود. در آن زمان عدم تأمین بودجه برای ترمیم راه‌های استان کردستان، به عنوان یکی از دلایل اصلی تصادفات مطرح شد و این نماینده خواستار توقف عبور و مرور این تانکرها شده بود.

در خبرها آمد که این تانکرهاى سوخت متعلق به سپاه است و از عراق، نفت خام را به پالایشگاه‌های داخل منتقل کرده و سپس محصولات پالایش شده را به سایر مناطق منتقل می‌کنند، اما پس از مدتی کوتاه، این خبر تکذیب شد. انتشار خبرهای ضد و نقیض شاید سبب شود خیلی مسایل در این رابطه روشن نشود اما مشخص است اگر «در بر همان پاشنه بچرخد»، همچنان جان مردم، فدای سودطلبی‌ها خواهد شد.

ضمن عرض تسلیت به خانواده کشته شدگان حادثه آتش سوزی اتوبوس در جاده سنندج، می‌پرسیم آیا این حادثه تلخ سبب خواهد شد که عبور و مرور این تانکرها متوقف شود یا همتی برای ترمیم جاده‌ها به وجود آید؟ یا باید منتظر تکرار چنین حوادثی بود؟

تصادفات رانندگی، مرگ چند انسان یا قتل عام؟

فوت نزدیک ۵۰۰۰ نفر در تابستان ۹۶

الف- «بالاترین آمار فوت ماهیانه در سال ۹۶»:

۱- رتبه اول سال، شهریور؛ «ماه مرگ جاده‌ها»؛

فوت ۱۷۴۶ نفر

میانگین روزانه ۵۶,۳ نفر

فوت حوادث ترافیک «در هر روز شهریور»؛ معادل جان باختگان سقوط هواپیمای

تهران- یاسوج

۲- رتبه دوم سال، تیرماه؛

فوت ۱۶۱۰ نفر

میانگین روزانه ۵۱,۹ نفر  
۳- رتبه سوم سال، مرداد؛  
فوت ۱۵۸۳ نفر  
میانگین روزانه ۵۱,۱ نفر

جمع ۳ ماه رتبه اول پرحادثه سال ۹۶ (تابستان) = ۴۹۳۹ نفر؛  
میانگین فوت روزانه ۵۳,۱ نفر در هر روز تابستان ۹۶ در تصادفات

ب- «بالترین آمار فوت روزانه ثبت شده در کل سال ۹۶»:

۱- روز ۲۳ شهریور: ۸۱ نفر

۲- روز ۹ تیرماه: ۷۹ نفر

۳- روز ۱۶ تیرماه: ۷۶ نفر

آمار مصدومین در گزارشات پزشکی قانونی حدود ۲۱ برابر آمار فوت و یک تراژدی است. و این تراژدی هر سال و در همه‌ی ماه‌های سال و هر روز با شدت کم و بیش مشابه تکرار می‌شود. سهم عمده‌ای از این مرگ‌ها ناشی از نایمنی جاده‌هاست نه اشتباهات رانندگان.

چگونه می‌توان از این مرگ‌ها و خسارات جلوگیری کرد؟



## بحران آب

————— پارسا جلالی —————

در سال‌های اخیر، خشکسالی و کمبود آب در ایران و به خصوص بی‌بهره شدن شهرهای دور افتاده از امکانات، باعث شده است که رفاه عمومی جامعه و به دنبال آن معیشت عمومی خانوارها رو به تضعیف گذارد.

این موضوع مهم سبب شد تا مسئله خشکسالی به لحاظ تاریخی و همچنین شیوه تولید آسیایی را مورد بررسی قرار دهیم. البته منظور از شیوه تولید آسیایی، تمام مناطق جغرافیایی است که در آن، ریزش برف و باران به حد کافی برای ادامه کشاورزی وجود ندارد.

از زمانهای قدیم موضوع کمبود آب باعث شد که دولت‌ها، برای نظام‌مند کردن کشت محصولات کشاورزی، تدابیر راهبردی و مهندسی را جهت رفع بحران خشکسالی و کم آبی اتخاذ کنند. نکته مهم در شیوه تولید آسیایی این است که برای تنظیم امور آبرسانی، نظام‌های مصنوعی آبیاری اعم از قنات‌ها و چاه‌ها، کانال‌های آبرسانی و انواع آبروها احداث شود. البته برای ما تنها موضوع هدایت آب مطرح نیست؛ بلکه لازم است که ارزش آب را به طور اخص در زمینه اقتصادی، مورد بررسی قرار دهیم. بواقع در ایران و به خصوص مناطق کم آب آن، برای کشاورزان مسئله آب، مهم‌تر از خود زمین است. موضوع دیگر اینکه در جغرافیای ایران، کشاورزان و همچنین حکومت مرکزی، به خوبی می‌دانستند که بدون حفاظت و نگه داری شبکه‌ی آبیاری، هرگز کشاورزی وجود نخواهد داشت. می‌توان چنین گفت که اگر مدیریت آب به درستی صورت نگیرد، آنگاه ایران در سالهای آتی، به یک کشور خشک و کویری تبدیل خواهد شد.

می‌دانیم که کشاورزی شکل آغازین تولید در جامعه انسانی است. مخصوصاً شیوه تولید آسیایی، از اشکال تولید کشاورزی است که مدیریت مقتدری را برای تنظیم امور آبرسانی نیاز دارد.

در آسیا و مخصوصا ایران، تنظیم و هدایت شبکه‌های آبیاری، دخالت قدرت اجرائی متمرکزی را ایجاب می‌کرد. به عنوان مثال، در زمان قاجاریه و پیش از آن، حاکمیت برای هدایت آبراه‌ها، دخالت مستقیم داشته و انجام کارهای عمومی آبرسانی را بر عهده می‌گرفته است.

نکته دیگر اینکه شکل‌بندی اجتماعی جوامع شرقی با تکوین تاریخی صورت گرفته در اروپا منطبق نیست؛ زیرا در اقتصاد شرقی، حکومت، دخالت زیادی در سیستم آبرسانی بخصوص مناطق خشک داشته است و جامعه مبتنی بر سیستم متمرکز آبرسانی، می‌تواند منشا استبداد باشد.

در ایران، یکی از اشکال کار اضافی برای مالکان زمین، مهار آب بوده است. همچنین در این شیوه، سهم اربابی و دولتی به شکل مازاد محصول و کار اضافی بوده است که موجب دیوان‌سالاری بوروکراسی عریض و طویل می‌شده است.

حکومت برای آبیاری و هدایت آبراه‌ها، بایستی بخش اعظم اضافه کار کل جامعه را متمرکز می‌کرده و تنها در این صورت، یعنی با مهار آب، می‌توانسته موجب انباشت ثروت گردد. این مستندات اقتصادی - تاریخی پیشاسرمایه‌داری (شیوه تولید آسیایی)



حائز اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا حاکمیت می‌دانست مسئله مالکیت ارضی، هدایت آب و بهره‌مندی از آن، بنیان ساختاری نظام را شکل می‌دهد.

این بولپهوسی طبیعت نیست که بخواهد از شرایط ادواری خشکسالی سود بجوید؛ بلکه این طمع و آزمندی دول سرمایه‌داری ایران است که می‌خواهد در هر وضعیتی حتی از شرایط بحران زیست محیطی به نفع خود بهره‌مند شود؛ وگرنه طبیعت نیز در شرایط ادواری خود را احیا می‌کند.

اما عوامل طبیعی نیز وجود دارد: از جمله اقلیم خاص ایران، کمبود منابع آب و بارندگی، همچنین خشکسالی‌های ادواری در داخل فلات ایران، از جمله دلایل بروز قحطی محسوب می‌شود. اما هیچ وقت خشکسالی عامل اصلی و مسبب اصلی معیشت بد، بدبختی، گرانی و تنگدستی مردم و فرودستان جامعه نبوده است؛ بلکه طبقه حاکمه و سودمخوری ملاکین در قدیم، سرمایه‌داران و دلالان امروزی، سوداگران کشاورزی، محتکران و تمامی انگل صفتانی که از اوضاع آشفته جامعه به نفع خود سود می‌برند، عوامل اصلی این وضعیت می‌باشند.

اما چرا می‌گوییم سرمایه‌داری مسبب اصلی خشکسالی است:

یکی از علل مهم خشکسالی، احداث سدهای ست که بدون کارشناسی علمی، موجب خشک شدن زمین‌های کشاورزی حاشیه‌ی رودخانه و تغییر نابه‌جای اکولوژی منطقه می‌شوند. این امر موجب می‌شود که آب‌های زیرزمینی در مناطق بستر رودخانه و تالاب‌ها، به حد بحرانی کاهش یابد؛ یا انتقال آب از یک نقطه به نقاط دیگر (مثل طرح انتقال آب خوزستان به کرمان) و یا طرح‌های اجرایی فروش آب خوزستان به عراق و کویت نیز، از عوامل اصلی خشکسالی ست.

استفاده از شیوه‌های غلط آبرسانی در کشاورزی، صنعت و حتی مصارف خانگی مسبب خشکسالی است. به گفته حسین میلانی عضو شورای شهر تهران: حدود ده درصد شهروندان تهرانی از آب شرب تصفیه شده برای پر کردن استخرهای خود استفاده می‌کنند.

## کارون

### غزل

من، همراه با بیش از ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار شهروند دیگر در اهواز پایتخت خوزستان، از کلان‌شهرهای ایران زندگی میکنم. اهواز با وسعت حدود ۱۹ هزار هکتار، از وسیعترین شهرهای ایران و با وجود صنایع ملی تولید نفت و شرکت ملی حفاری، بزرگترین تولید کننده نفت ایران به شمار می‌آید.

شهری در جنوب ایران که سکونت‌گاه اقوام مختلفی است که از آن جمله می‌توان به عرب‌های ایران و مردم بختیاری اشاره کرد. به علت شرایط کاری مناسبی که جنوب از گذشته داشت، مردم از شهرهای اطراف به اهواز مهاجرت کردند که با آغوشی گرم از آنها استقبال شد. گویش‌های شیرین لری، شوشتری، دزفولی و... در این شهر به گوش میرسد؛ اما بیشتر جمعیت را، همشهریان عرب زبان تشکیل داده‌اند. صفا و صمیمیتش به لطف مردمان خون گرم و مهمان نوازش با بقیه شهرها متفاوت است و به علت گرمای بیش از حد هوا، شب‌های زنده و روشنی دارد.

با وجود سرمایه‌ها و منابع چشم گیر اهواز، همیشه در حقیقت کم لطفی شده؛ از زمان جنگ تا به امروز، کمتر منطقه‌ای را میتوان پیدا کرد که به خوبی بازسازی شده یا سازندگی‌های جدیدی در آن اتفاق افتاده باشد. حتی آثار تاریخی‌اش هر روز کمرنگ تر میشوند و جای خود را به رستوران‌ها و یا خرابه‌ها می‌دهند...

مردم عموماً اهواز را با نخلستان‌ها و کارونش می‌شناسند. نخل‌هایی که سمبل مقاومت و ایستادگی هستند و مظلومانه سرهای خود را در جنگ از دست دادند و همان‌طور سوخته و بی‌سر به زندگی ادامه می‌دهند. تعداد نخل‌هایی که از جنگ، جان سالم به در برده‌اند کم است و به سختی با گرما و آلودگی ریزگردهای هوا دست‌وپنجه نرم می‌کنند و جز آب شور، سهمی از کارون نمی‌برند.

اما کارون، بزرگ‌ترین رودخانه ایران، با سرچشمه گرفتن از کوه‌های بختیاری، در مسیر خود زندگی و طراوت را بی‌دریغ به مردم بومی هدیه می‌کند و با ورود به اهواز، این

شهر را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌کند که یکی از اولین تمدن‌های بزرگ بشری را در حاشیه خود بوجود آورده است. این روزها خبرهای زیادی را از کارون می‌شنویم؛ از کم شدن آبش تا سوختن نیزارهایی که در اطرافش وجود داشتند. اما تنها کسانی به عمق فاجعه پی می‌برند که گذشته‌ی کارون را به یاد داشته باشند.

کارون، رود پرخروشی که بسترش تا نزدیک‌های جاده می‌رسید؛ حتی گاهی مسیر عبور را سد و برای چندروزی در جاده اطراق می‌کرد...

پیش‌تر، کشتی‌های حمل و نقل تجاری در این رودخانه تردد می‌کردند. همیشه قایق‌های موتوری و تورهای ماهیگیری مثل تکه چوبی در کارون شناور بودند و محل کسب درآمد خیلی از اهوازی‌ها بود. خیلی‌ها ساعت‌ها در کنار کارون می‌ماندند و قایق‌هایشان را کرایه می‌دادند یا تور خود را پهن می‌کردند تا ماهی‌های تازه صید شده از کارون را در بازار کاوه بفروشند.

اهواز، در گذشته حال و هوای دیگری داشت؛ پرندگان بسیاری بودند که همیشه در مسیر مهاجرت به مهمانی کارون می‌آمدند و با آوازهای خوششان، آرامش عجیبی را روانه قلب‌ها می‌کردند. هوا چند درجه‌ای خنک‌تر بود؛ صدلی‌هایی کنار بستر رودخانه قرار داشت که محل نشستن خانواده‌ها و قرارهای دوستانه‌ای بود که به تماشای نی انبان زدن جوانان اهوازی می‌آمدند.

آن موقع‌ها با اینکه آب کارون پرخروش‌تر بود، اما پل‌های کمتری داشت. از قدیمی‌ترین پل‌های کارون می‌شود به پل سفید یا پل معلق اشاره کرد و البته تنها پلی‌ست که بیشتر از پل‌های تازه ساخت دیگر، از گزند آسیب‌های طبیعی در امان بوده است.

بی‌شک هر کس به اهواز سفر کرده باشد، عکسی یادگاری در کنار این پل انداخته و خود را از قدم زدن روی پل هنگام غروب محروم نکرده است.

اما اکنون چه بر سر این شهر آمده است؟

از خانه بیرون می‌زنم؛ می‌خواهم مسیری را در کنار کارون قدم بزنم.

مسیر تمیز و همواری ندارد. در قسمت‌های مختلف پیاده‌رو، کاشی‌ها را کنده‌اند و یا

به قول خودشان، دارند تعمیر می‌کنند. اما من از وقتی یادم می‌آید هیچ‌وقت ساحلی را در شأن کارون ندیده‌ام؛ همیشه یا پر از چاله است یا آنقدر بی آب و علف که دلت را می‌زند!

هر قدم که برمی‌دارم، هر لحظه که به کارون خیره تر می‌شوم دلم بیشتر به حال و روزش می‌سوزد! اینجا که قدم می‌زنم و چندمتری با بستر رودخانه فاصله دارد، زمانی در آغوش کارون بود و با شتاب سیلابی حرکت می‌کرد.

اکنون کارون انگار عمرش به آخر رسیده است... مثل پیری از پا افتاده آرام آرام می‌گذرد نحیف و شکننده. کارون هنوز می‌توانست مثل گذشته‌اش با سربلندی به راهش ادامه دهد اما پیرش کردند. آنانی که قدر این رودخانه را ندانستند، از تاخت و تاز انداختندش... مرگش را جلو انداختند و آن رود پرخروش را، به نهر کوچک و کم آبی تبدیل کردند.

زمانی مردم از ابهت و خروش کارون ترس داشتند طوری که حتی نگاه کردن به آن هم، دل آدم را می‌لرزاند. سرعت حرکت رود، هر لحظه می‌بلعیدت! اما اکنون مردم با نگاهی پر از آه و افسوس، راه کارون را با نگاه‌های خود دنبال می‌کنند و بعد از چند ثانیه، با آهی عمیق سر بر می‌گردانند.

کارون جزیره‌ای داشت به اسم «پارک جزیره». چندباری توسط کارون تسخیر شد و تمام وسایل بازی آن را غارت کرد؛ اما اکنون «پارک جزیره» در میان جزیره‌هایی که همین چندسال اخیر بوجود آمده‌اند، گم شده است! دور نیست زمانی که «پارک جزیره» تمام عرض کارون را بگیرد و دیگر برای ورود به پارک، نیازی به پل نباشد! فکر نکنم من تنها کسی باشم که غصه‌ی کارون را می‌خورم... هرکسی که گذشته نه چندان دور کارون را به یاد داشته باشد، نمی‌تواند به راحتی با این کارون جدید کنار بیاید. مردم اهواز برای نجات کارون چند باری تلاش کردند.

زنان و مردان، پیر و جوان، کسانی که سرنوشت این شهر برایشان مهم است و بی‌صبرانه منتظر آینده‌ای روشن هستند، در نقاط مختلف ساحلی و یا جلوی استانداری تجمع کردند و دست‌های خود را به هم دادند و زنجیره‌هایی برای نشان دادن اتحاد و

همبستگی تشکیل دادند و یا پلاکاردهای خود را با مضمون‌های مختلف مثل «کارون بی جان، مرگ خوزستان»، «کارون جان ماست» «تونل بهشت آباد، تیر خلاص بر پیکر بی جان کارون»، «نه به انتقال آب کارون»، «با انتقال آب، خوزستان را جهنم نکنید» در جهت حمایت از کارون به دست گرفتند؛ با غیرت اعتراض کردند و فریاد زدند، غصه و حسرت خوردند! اما انگار هیچکس نمی‌خواهد صدای فرزندان کارون را بشنود.

چیزی که به نظر می‌آید این است که مسئولان این شهر، یا غیرتی برای این شهر ندارند و یا کارون در رگ‌هایشان جریان ندارد. شاید هنوز عمق فاجعه‌ی خشک شدن کارون را درک نکرده‌اند و شاید درک کرده‌اند اما منافعشان، در مرگ کارون است... کمپین‌های حمایت از کارون، هنوز با امید به فعالیت خود ادامه می‌دهند اما انگار راهی به پیش نمی‌برند؛ بدون نیاز به اندازه‌گیری، هرروز شاهد نحیف‌تر شدنش هستیم! تنوع زیستی در کارون به شدت کاهش یافته است. از آن همه پرنده‌ای که کارون سفره خود را برای آنها پهن میکرد، اکنون تعداد کمی به یار قدیمی خود سر می‌زنند... ماهی گیر دیگر تورش را در کارون پهن نمی‌کند و قایق‌ها در کنار رودخانه در خاک، به عزای کارون نشست‌اند...

کارون به کناری می‌رود و آرام، نظاره‌گر فرتوت شدن خویش می‌نشیند و نفس‌های آخرش را می‌کشد. به تنهایی کاری از دستش بر نمی‌آید و انگار، باید جایش را به لجن‌زارها و جزیره‌ها بدهد... شاید او هم دلش برای ما می‌سوزد و هنوز برای ماندن مبارزه می‌کند. شاید او می‌داند نجات زندگی چندین میلیون آدم در دستان او قرار دارد.

ما همه فرزندان کارون هستیم که با به پایان رسیدن عمر کارون، نابود می‌شویم. اهواز مانند درختی ست که ریشه اش، کارون است... وای به روزی که ریشه‌اش خشک شود! نه تنها زیست‌گاه تمام موجودات از بین می‌رود؛ بلکه خوزستان گورستان می‌شود!

## آلودگی محیط زیست یک مساله اجتماعی

است، یک مساله طبقاتی است.



کارگران نباید در دام این  
نظرگاه بورژوازی بیفتند که  
معتقد است مساله محیط  
زیست یک مساله  
«علمی»، یک مساله  
«طبیعی» است که به  
طریقی ماورای طبقات  
معلق است و خارج از  
مبارزات طبقاتی قرار دارد.

با سلطه‌ی روز افزون منطق سرمایه‌داری بر زندگی اقتصادی و اجتماعی انسان، امروز دیگر مشکل می‌توان مقوله‌ای را یافت که جدای از آن منطق قابل بررسی و کنکاش باشد. از این دست می‌توان به مسایل زیست محیطی اشاره کرد که پیوند تنگاتنگ آن با تولید و صنعت آن را به شکل اجتناب‌ناپذیری به شیوه‌ی تولید حاکم بر جامعه پیوند زده و حل مشکلات آن نیز جز در این راستا امکان‌پذیر نخواهد بود.

امروز نسبت به گذشته، جمعیت جهان چندین برابر شده و مطابق آن محصول ناخالص جهانی نیز افزایش یافته است. چنین افزایشی فشاری فزاینده بر زیست بوم ما وارد می‌آورد. محیط زیست از هر سو مورد هجوم سودپرستان قرار گرفته و برای رسیدن به سود از هیچ فرصتی دریغ نمی‌ورزند. آلودن محیط زیست به انواع آلاینده‌های خطرناک که جایگزین آلاینده‌های قدیمی می‌شوند، سلامت انسان‌ها را در معرض تهدیدی جدی قرار می‌دهند و میزان سم آلودگی که در مقدار معینی از محصول وجود دارد در حال افزایش است و از آن بدتر اوضاع کارگرانی است که در محیط‌های آلوده به انواع سموم



و با موادی که آغشته به انواع مواد میکروبی و شیمیایی است انواع محصولات را تولید می‌کنند و درحالی که کارفرمایان را هر ساعت بهره‌مندتر و سودمندتر می‌کنند خود با انواع بیماری‌ها روز به روز افسرده‌تر و رنجورتر و بی‌بهره‌تر می‌گردند.

در چنین شرایطی است که کسانی گمان می‌برند با کاهش مصرف شخصی قادر به حل مشکلات زیست محیطی هستند و یا اگر صاحبان و گردانندگان سرمایه رفتار اخلاقی خود را دگرگون کنند، وضع محیط زیست بهتر خواهد شد و خواستار انقلابی اخلاقی‌اند. اگر چه هیچ یک از این راهکارها بی‌تاثیر نیست اما هر آنچه در تمامی این موارد مورد غفلت قرار می‌گیرد، واقعیتی نهادی و ساختاری است که افراد در آن جای گرفته‌اند و مطابق با آن عمل می‌کنند.

بنابراین اعمال ما را نوع جامعه‌ای که در آن زیست می‌کنیم شکل می‌دهد و به قول برتولت برشت «توحش زاده‌ی وحشی‌گری نیست بلکه زاده‌ی شرایطی است که به آن دوام و بقا می‌بخشد و بدون آن شرایط امکان پذیر نیست».

با پیشرفت‌های به دست آمده در دنیای امروز به کار بستن ابزارهایی برای حفظ محیط زیست و همچنین بهره‌گیری مناسب از منابع طبیعی سخت نیست اما در روابط تولید سرمایه‌داری از آنجا که به هر چیز از منظر سودآوری آن نگریسته می‌شود، محیط زیست نیز تا آنجا اهمیت دارد که در خدمت این روابط باشد و در جهت بیشینه‌سازی فرایند انباشت سرمایه به کار آید. در غیر این صورت نه تنها به آن بهایی داده نمی‌شود بلکه صراحتاً هر گونه قوانینی در جهت حفظ محیط زیست به عنوان موانع سودآوری تلقی می‌شود.

ما بر این باوریم که اهداف زیست محیطی باید با مساله عدالت اجتماعی گره بخورد، توسعه زیست محیطی میسر است به شرطی که بی‌عدالتی‌های اقتصادی نیز در کنار بی‌عدالتی زیست محیطی مورد توجه قرار گیرد. می‌توان جنبش محیط زیست را از جدایی با سایر جنبش‌ها رهانید و دریافت که دشمن محیط زیست نه مردم، بلکه همان سامانه‌ی اقتصادی و اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنیم.

**کانون مدافعان حقوق کارگر**

## مروری بر اخبار کارگری

ایران در دو ماهی که گذشت

شهرهای مختلف، از جمله کارگرانی بوده اند که در این دو ماهه برای دریافت حقوق‌های معوقه شان بارها به خیابان‌ها آمده اند:

کارگران شهرداری اشتهارد، کرج، اراک، سنندج، یاسوج، اصفهان، اهواز، دزفول، فسا، سروآباد واقع در استان کردستان، ورزش، مریوان و...

کارگران سایر واحدهای تولیدی نیز برای دریافت ماه‌ها حقوق عقب افتاده خود، به خیابان آمدند:

کارگران کارتن مشهد، کشت و صنعت شمال، پارس میل‌لنگ تاکستان، معدن مس «دره‌زار» سیرجان، نازنخ، شرکت حمل‌ونقل رجا، وارنا (ورامین)، ایران تایر، پلی‌اکریل اصفهان، شرکت ملی حفاری، خط ۶متر، شرکت فولاد سیرجان ایرانیان، راه‌سازی بروجرد به اراک، فاز ۸ شهر جدید پردیس، فولاد سیرجان، چوب کیش، شرکت خمش (عهده‌دار کانال انتقال و آبرسانی شهرستان خداآفرین در آذربایجان شرقی)، پارت کاغذ، شرکت نیشکر هفت‌تپه، بویر صنعت یاسوج، شرکت حفاری شمال، ماشین‌آلات صنعتی

در دو ماهه اخیر، ده‌ها تحصن و اعتراض و تجمعات مردمی دیگر با عناوین و موضوعات مختلف معیشتی و اقتصادی، خیابان‌ها را در روزهای متمادی از آن خود کرده بود. برخی از این تجمعات به کرات مشاهده شد و تاکنون، هیچ‌گونه پاسخ مناسبی به حال دردمندان جامعه، از طرف هیچ نهاد مسئولی صورت نگرفته است.

بسیاری از اعتراضات به عدم دریافت حقوق‌های معوقه، پایین بودن دستمزدها، اخراج و بیکاری، کمبود آب و برق، گرانی و دزدی غارتگران بانک‌ها و... بود. برخی از این اعتراضات یک روز ادامه داشته و برخی نیز ادامه‌دار؛ مانند اعتراضات کارگران پارس میل‌لنگ.

همه‌ی این اعتراضات یک وجه مشترک داشتند: شکستن سکوت مردم به جان آمده از بی‌حقوقی و فقر و نداری. در زیر مروری کوتاه خواهیم داشت به اعتراضاتی که در این دو ماهه رخ داده است.

**اعتصابات کارگری برای کمی دستمزد و حقوق‌های معوقه** (که بیشترین اعتراضات کارگری را دربر می‌گرفت)

کارگران فضای سبز شهرداری‌های

تبریز، گیربکس سازی میانرو شهر میانه،

پمپ سی ان جی شهرداری کامیاران، صنعت کوشان بصیر، کارگران پیمانکاری حاتمی شاغل در معدن چادرملو، سد لاستیکی تالش، شرکت کندر سمنان، شرکت‌های پتروشیمی ماهشهر روبروی شرکت بندر امام (ایران و ژاپن سابق)، کوره خانه‌ی تبریز، کارکنان فولاد بویراحمد، جمعی از اپراتورهای پست‌های فشار قوی برق سراسر کشور مقابل وزارت نیرو و...

**کارگران و راننده‌های راه آهن** در شهرهای مختلف نیز اعتراضاتی در راستای دریافت حقوق‌های معوقه خود داشتند و در مواردی نیز، برای رساندن صدای فریاد خود اقدام به مسدود کردن مسیر قطار کردند و یا شب را نیز در مقابل راه‌آهن به سر بردند که می‌توان به اعتراض کارگران و رانندگان راه‌آهن تبریز، شمال شرق شاهرود-دامغان و سمنان، راه‌آهن زاگرس، خط وابنیه تراورس لرستان-دورود، کارگران و کارکنان راه‌آهن زنجان، کارگران راه‌آهن خراسان در ایستگاه نیشابور، سبزوار، کاشمر و عطار، کارگران نگهداری ایستگاه ابومسلم، احمدآباد در استان سرخس و...

این کارگران درخواست‌هایی به شرح زیر

داشتند:

پرداخت به موقع حقوق کارگران و بیمه درمانی، ایجاد شوراهای کارگری، حذف قراردادهای موقت، یکسان‌سازی حقوق رسمی و غیررسمی، پرداخت حقوق در پایان هر ماه

**بازنشستگان** نیز تجمعات متعددی را سازمان دادند تا حقوق پایمال شده خود را طلب کنند. تجمع اعتراضی کارگران و بازنشستگان تامین اجتماعی در مقابل وزارت بهداشت، بازنشستگان مخابرات ایلام، کارگران بازنشسته کیان تایر، نیشکر هفت تپه برای دریافت سنوات، نمونه‌ای از این دست تجمعات بود. تجمع بازنشستگان در ۳۱ تیر در مقابل مجلس بازنشستگان خبری بسیاری یافت. برخی از خواست‌های بازنشستگان در این روز چنین بود:

اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب سال ۱۳۸۶، بیمه کارآمد و درمان رایگان، نظارت مستقیم بر صندوق‌های بازنشستگی توسط نمایندگان منتخب بازنشستگان و برگشت اموال اختلاس شده به صندوق‌ها، آزادی معلمان در بند، پرداخت به‌موقع حقوق کلیه بازنشستگان سراسر کشور، حداکثر تا پایان هر ماه، پرداخت پاداش پایان خدمت بازنشستگان

## اعتراض به اخراج و بیکارسازی

ده ها مورد اعتراض و تجمع به اخراج ها و بیکارسازی ها نیز رخ داد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

تجمع اعتراضی ۸۰ کارگر شهرداری اشتهارد (استان البرز)، کارگران بیکار شده کارخانه فولاد میانه، کارگران فاز ۱۹ پارس جنوبی، کارگران سد سفارود نسبت به معوقات مزدی و اخراج ۷ تن از کارگران این سد، تجمع کارگران شرکت کندر زمزم آذربایجان، کارخانه آریافولاد تاکستان رنگین نخ سمنان، شهرداری سنندج، پتروشیمی گچساران، کارگران راه آهن آذربایجان به دلیل اخراج ۵۰ نفر از همکاران شان، کارخانه ریسندگی و بافندگی فومنات در اعتراض به تهدید اخراج کارگران کارخانه و ده ها تجمع اعتراضی دیگر به اخراج و بیکاری تعداد زیادی از کارگران در دو ماهه اخیر.

و این روند بیکار شدن کارگران، با نمونه هایی همچون بیکار شدن ۴۰۰ پرسنل کارخانه لاستیک بارز سنندج به دلیل نداشتن مواد اولیه و یا تعطیلی موقت فعالیت شرکت سازنده مخازن تحت فشار کاوش (سانکا) و بلا تکلیفی ۲۰۰ کارگر کارخانه به دلیل مشکلات مالی، اخراج کارگران سه واحد تولیدی «نوشابه ایران

کولا»، شرکت «بیناصنعت ریلی» و «فرش ماشینی آران و بیدگل»... بی برنامه گی و عدم مدیریت در این راستا، همچون تعطیلی کارخانه فولاد زاگرس در قروه کردستان و گلنگزنی کارخانه جدید در همان محل!، به بحران بیکاری و فقر کارگران دامن می زند.

از جمله تجمعات اعتراضی ادامه دار این دوماه، که تقریباً هر روز در نقاط مختلف کشور به وقوع پیوست، تجمعات مربوط به **بحران کم آبی** ست که در شهرهای آبادان، خرمشهر، اهواز، خور موسی، بندر ماهشهر، ابوالفارس، روستای قیلاب تابع اندیمشک، برازجان، روستای بران، اصفهان، بوشهر، مشهد، روستای مرغملک و... به کرات اتفاق می افتاد و بی پاسخ می ماند.

تجمعات بسیاری به دفعات، در اعتراض به **قطعی برق** در دو ماهه اخیر (ماه های گرم سال) در تهران و دیگر شهرهای ایران، از جمله اعتراضات ادامه دار دیگری ست که همچنان این معضل، گریبان گیر همه ی مردم است و در شهرهای تهران، آزادشهر، رشت، گناباد، بوشهر، مراغه، سبزوار و... موجب تجمعات زیادی شد که گاه با پهن کردن خمیر ترش شده ی نانوايي بر روی پله های فرمانداری استان ها،

«معلم زندانی، آزاد باید گردد» و «آموزش رایگان، حق همه کودکان» و «ما مخالف خصوصی‌سازی آموزش هستیم» اعتراض خود را فریاد می‌زدند.

یکی از اصلی‌ترین اعتراضات دو ماهه اخیر، اعتراضات مردم به **نوسانات ارز** است که حتی بازاریان تهران و استان‌های دیگر را به خیابان کشاند که در تهران (پاساژ علاالدین، مولوی، بازار مبل، سبزه میدان، بازار کفشان، بازار سلطانی، بازار بزرگ، لاله زار، پاساژ آینه)، کرج، سنندج، کرمانشاه و... با درگیری بین مردم و نیروهای امنیتی، به شعله زیر خاکستر تبدیل شد. در این اعتراضات که همراه با اعتراض علیه گرانی بود، علیه مقامات و بی‌کفایتی آنان شعارهایی سر داده می‌شد.

**در اعتراض به نابسامانی‌های موجود**، مردم در شهرهای تهران، قم، اصفهان، کرج، اشتهارد، شیراز و... نیز به دفعات به خیابان آمده و خواهان تغییرات اساسی در کل نظام حاکم بودند. در این تجمعات تعداد زیادی بازداشت شدند و جوان ۲۶ ساله‌ای به نام رضا اوتادی در گوهردشت کشته شد.

**اعتصابات کامیون‌داران**، در شهرهای

ریختن لاشه جوجه‌های مرغداری در جلو اداره برق شهرها و یا ریختن میوه‌های له شده از گرما در مسیر عبور مسئولین ذی ربط، اعتراض خود را فریاد می‌زدند.

در کنار این تجمعات، اعتراضات مختلف دیگری که جنبه عمومی‌تری نیز دارند، در استان‌های مختلف با عناوین مختلف به‌وقوع پیوست که از آن میان، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اعتصاب تاکسی‌های بیسیم تهران و قرچک ورامین، جوراب بافان تهران، رانندگان اتوبوس بخش خصوصی اصفهان.

### **اعتصابات و اعتراضات دانشجویان**

نیز، در کنار فریادهای مردم در سطح شهر، با علل مختلفی مانند تجمع دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و علامه طباطبایی و دانشگاه بابل در اعتراض به احکام غیرقانونی قوه قضاییه علیه دانشجویان می‌توان اشاره کرد.

### **اعتصابات معلمین به شرایط**

معیشتی، نحوه پرداخت پاداش بازنشستگان، اعتراض به صدور احکام حقوقی معلمین بازداشت شده، وضعیت استخدامی و... با آتش زدن فیش‌های حقوقی و نوشتن شعارهای «معیشت، منزلت، حق مسلم ماست» و

اعلام حکم ده سال و نیم زندان، دو سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی، دو سال ممنوعیت خروج از کشور و ۷۴ ضربه شلاق برای محمد حبیبی، معلم زندانی، همه آزادی‌خواهان و عدالت‌جویان را شگفت زده کرد. در حالی که با متهمان فساد و دزدی و اختلاس، با کمال رافت و عطفوت برخورد می‌شود، با نام مستعار و حروف اول نام‌شان در خبرها از آنان نام برده می‌شود و در بسیاری موارد نیز، چشمان ریزبین مسوولان بر دیدن چنین جنایت و جرم‌های بزرگی بسته می‌ماند تا این دزدان و اختلاسگران به راحتی بتوانند برای ادامه زندگی، به خارج از کشور سفر کنند.

در تجمع مقابل سازمان برنامه و بودجه معلمان که به مناسبت هفته‌ی معلم برگزار شده بود، محمد حبیبی، به طور خشونت باری دستگیر و به زندان بزرگ تهران منتقل شد. به رغم مشکلات جسمی که در حین بازداشت برای وی بوجود آمده بود، از دسترسی وی به امکانات درمانی ممانعت به عمل آمد.

شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران، در اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن و غیرقانونی دانستن نحوه برخورد با

مختلف از اصفهان و مشهد و سمنان گرفته، تا تبریز و همدان و نهاوند رخ داد و اعتصابی‌ست برای به دست آوردن حداقل حقوق اولیه‌ی مشاغل سخت، که توسط کارفرمایان بخش‌های خصوصی و دولتی نادیده گرفته می‌شود؛ عدم پاسخ‌گویی مسئولین امر به مطالبات کامیون‌داران در سراسر ایران، ساعت‌ها تحسن کنار جاده ای در گرمای مرداد ماه را در پی داشته است و همچنان تداوم دارد. کامیون‌داران، تاکید دارند که تا گرفتن حقوق و مطالبات خویش، به اعتصابات خود ادامه خواهند داد.

### دستگیری بازداشت و احکام سنگین برای کارگران، معلمان، دانشجویان و معترضان

نمک بر زخم کارگران و زحمتکشان بود، دستگیری معترضان در تجمعات برای داشتن حداقل حقوق و مطالبات خویش، درد مضاعفی‌ست که دولت و نظامی واپسته، بر دوش آنان تحمیل می‌کند و از آن بدتر صدور احکام سنگینی چون حکم محمد حبیبی، معلم زندانی و صدور بیش از ۱۰۰ سال حبس برای ۱۸ دانشجو و بیش از ۱۰۰ سال حبس برای دراویش.

خصوصی شدن این واحد تولیدی نیز اعتراض داشتند.

ماه‌ها کار کردن بدون دریافت حقوق و دستمزد و در پی آن اعتراض و حق خواهی، مجازات بازداشت، بازپرسی و... را در پی دارد. اما کارفرمایان که حقوق و دستمزد کارگران را می دزدند، از هر مجازاتی مصون هستند؟!؟! دستگاه قضایی و مسوولان نیز که بر منبای اعتقاداتشان، باید «حقوق کارگر را قبل از خشک شدن عرقش» پرداخت کنند، مدافع منافع سرمایه داران هستند.

اما روشن است که وقتی شکم فرزندان و خانواده کارگران گرسنه است، آنان نسبت به بی‌عدالتی‌هایی که در حقشان روا می شود، دیگر ساکت نخواهند ماند و بازپرسی و دادگاه، بی‌شک راهکار مناسبی نخواهد بود.

وظیفه‌ی همه فعالین سیاسی و اجتماعی است که در این مرحله بیشتر به مساله زندانیان سیاسی و با حساسیت بیشتری بپردازند.

**مصدومیت، فوت و خودکشی کارگران**  
 اوج رذالت سرمایه‌داران و کارفرمایان و حامیان آنان در حق کارگران، با فوت و مصدومیت آنها رخ می نماید جان باختن و زخمی شدن در اثر حادثه کار در واقع

این معلم زندانی و این حکم ناعادلانه، خواستار آزادی بی قید و شرط محمد حبیبی تا زمان رسیدگی پرونده در دادگاه تجدیدنظر و تبرئه وی شده است. این شورا زندانی کردن فعالان صنفی را مصداق بارز امنیتی کردن فعالیت مدنی دانسته که آغاز مهتری متفاوت را رقم خواهد زد.

## احضار کارگران فولاد اهواز برای آخرین دفاع

تعدادی از کارگران گروه ملی صنعتی فولاد اهواز جهت آخرین دفاعیات به دادگاه انقلاب احضار شدند. این کارگران روز ۲۰ مرداد ۱۳۹۷، برای آخرین دفاعیات در ادگاه انقلاب حضور پیدا کرده و مورد بازپرسی قرار گرفتند.

آنان پس از اعتراضات مکرر به عدم پرداخت حقوق، در خرداد ماه بازداشت و با قرار وثیقه ۵۰۰ میلیون ریالی آزاد شده بودند. از آن زمان تا کنون هیچ اقدامی جهت رفع مشکل چهارهزار کارگر فولاد اهواز صورت نگرفته و آنان همچنان حدود ۴ ماه حقوق معوقه دارند. مشکلات این واحد تولیدی مانند صدها واحد دیگر، به دنبال خصوصی سازی، گسترده تر شده است و کارگران به مساله

شدن یک کارگر اهل سنندج در حین کار و به دلیل افتادن زیر غلطک، ۵ کارگر کارخانه مقواسازی در پاکدشت بر اثر گازگرفتگی، مدفون شدن چهار کارگر در مرند زیر آوار، مرگ یک کارگر در سقوط از آسانسور، جان باختن کارمند اداره برق بابل در اثر برق گرفتگی و گرفتار شدن ۱۱ مقنی کاشانی در اثر قطع برق، مرگ یک کارگر در پی سقوط در چاهک آسانسور و مصدومیت چهار کارگر در تخریب ساختمان، مرگ دو کارگر مقنی حین کندن چاه فاضلاب بر اثر مسمومیت با گاز منوکسید کربن در یکی از روستای کدنج از توابع سیاخ دارنگون

مصدومیت یک کارگر در حادثه آتش سوزی کارگاه تعمیر خودرو در گناوه، مصدومیت سه کارگر بر اثر آتش سوزی در کارخانه شیشه و بلور و سه کارگر بر اثر آتش سوزی در کارخانه شیشه و بلور، مسمومیت دو کارگر دکل نفتی لالی، ریزش معدن زغال سنگ کلاریز سمنان با دست کم یک مجروح

خودکشی دردناک میثم دانش آموز ۱۲ ساله و حلق آویز کردن خود به خاطر از دست دادن موبایلش، خودکشی جوان ۲۷ ساله ایلامی به نام رضا نظری به خاطر

نوعی قتل عمد است وقتی که ایمنی محیط کار برای صرفه جویی در هزینه ها و بالا بردن سود زیر پا گذاشته می شود. گرامی باد یاد و خاطره تمامی کارگران ناشناسی که در خبرهای مربوط به حوادث کار تنها با عنوان «یک یا چند کارگر»ی که در حین کار جان می بازند، آورده می شود. **آنان که نان را به قیمت جان بر سر سفره های خود برده اند.**

جان باختن یک کارگر سد کانی سیو پیرانشهر، مرگ و مصدومیت ۳ کارگر در سایه فقدان ایمنی محیط کار، مرگ دلخراش ۴ کارگر مقنی در فریمان بر اثر خفگی در چاه و یک کارگر در مهریز، مرگ یک کارگر ساختمانی در ارومیه/ سقوط از ساختمان شش طبقه، قتل یک کولبر و زخمی کردن کولبر با شلیک نیروهای نظامی در مرز پیرانشهر و جوان ۱۹ ساله کولبر دیگر اهل شین آباد در منطقه مرزی سردشت و یک کولبر در مرز چالدران که با «شلیک مستقیم» نیروهای انتظامی در ارومیه، کشته شدند.

جان باختن سه کارگر در شهرهای تبریز، ارومیه و آباده فارس و مجروح شدن یک کارگر، جان باختن سه کارگر در شهرهای تبریز، ارومیه و آباده فارس و مجروح



## چالش «نه به فیش‌ها و احکام حقوقی»

«نه به فیش حقوقی، یعنی نه به بی‌عدالتی»

طبق روال در فروردین ماه هر سال احکام کارگزینی معلمان که نشان‌دهنده میزان حقوق و مزایای معلمان است، صادر می‌شود. امسال پس از مدت‌ها تعویق، صدور احکام که نشان از افزایش ۶ تا ۱۰ درصدی حقوق معلمان در سال جاری بود، با اعتراض معلمان روبرو شد. این میزان افزایش همزمان با خبر افزایش تا ۷۰ درصدی برخی ارگان‌های کشوری نشان از تبعیض آشکار علیه معلمان داشت. از سوی دیگر سختی شغل برای مدیران مدارس حذف شد و برای معلمان کاهش یافت.

به دنبال آن، معلمان به شکل‌های مختلفی اعتراض خود را نسبت به این مساله نشان دادند. این اعتراضات به شکل‌گیری چالش «نه به فیش‌ها و احکام حقوقی» بروز کرد. معلمان در فضای مجازی و یا در مقابل وزارت خانه‌های شهرستان‌ها فیش‌های حقوقی خود را به شکل نمادین پاره کرده یا به آتش کشیدند و به این ترتیب عملکرد دولت و مجلس را محکوم و اعلام کردند که این فیش‌های حقوقی حق واقعی معلم نیستند. در همه این اعتراضات معلمان خواستار آزادی بی‌قید و شرط معلمان زندانی (محمد حبیبی، محمود بهشتی، اسماعیل عبدی) شدند و اعلام کردند تا رفع تبعیض‌های آشکار در افزایش حقوق و دستمزد، به اعتراضات خود ادامه خواهند داد. این اعتراضات گسترده معلمان به احضار تعدادی از معلمان منجر شد. اما این احضارها و تهدیدها نیز مانع از تداوم این اعتراضات نشد.

...نظام سرمایه داری که خود به راه اندازنده ی این جنگ ها(ی قومی) بوده است در تمام این دوره به غارت منابع این منطقه مشغول بوده است و لحظه ای از به یغما بردن منابع انرژی و معادن و استثمار نیروی کار آن غافل نبوده است اما برای به انحراف کشیدن مبارزات مردم برای استقلال و آزادی هر از چندگاه این جنگ های قوم کشی و نسل کشی را به راه انداخته است تا با خیال راحت بتواند سودهای خود را تضمین کند.

